

هارولد پینتر

اتاق

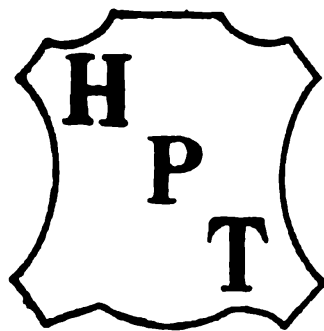
و

مستخدم ماشین

« دو نمایشنامه جدا »

ترجمه
م. ف. آستیم

هارولد پینتر



اتاق

و

مستخدم ماشینى

ترجمه‌ی

م . ف . آستیم

چند کلام ازدایه‌ی عروس :

این بابا - هارولد پینتر - برای خودش کسی است و برای دیگران هم به همینین . یعنی که از نام آوران تآتر پوچی‌ست و هر جا که اسمی از درام جدید می‌آید و از « ژنه، و «بکت، و «یونسکو، و خیلی‌های دیگر ، سروکله‌ی آقا هم پیدامی‌شود .

از آنجا که درباره‌ی این آقا فراوان گفته و نوشته‌اند ، و از اینجا (!) که دایه‌ی عروس دوست ندارد گفته‌ها و نظرات این و آن را در این فرصت به تأخیر افتاده به لسان فارسی بلبلی به جماعت بخوراند ، از روده‌درازی و وصف عظمت و تحلیل آثار (یا به قول یارو «کالبد شکافی آثار») این بابا احتساب

می‌کند. تنها مختصری آن هم در حدود متعارف، از حضرتش سخن می‌رود و از دو کاری که «فارسی‌شده‌ی آن دردست خواننده هست، چه بسا که در این «مختصر در حد متعارف» نیز کلی بابل‌زبانی بشود. اگر چنین شد، بگو بشود چرا که هر نفی که بکشیم باطل‌کننده‌ی نفس‌قبلی‌ست. و کاری نمی‌شود کرد، که نمی‌شود.

خب، «معلومات» به‌رخ می‌کشیم:

اولا، به‌طوری‌که پشت‌جلد نسخه‌ی انگلیسی کتاب حکایت می‌کرد. این لندنی در سال ۱۹۳۰ از مادر زاده شده است؛ تحصیلاتی دارد؛ و - تا آنجا که به‌ماوشما مربوط است - اولین نمایشنامه‌اش «اتاق» را در ۱۹۵۷ نوشته است. (به‌روایتی که از منبع دیگری در یاد مانده، گویا نوشتن «اتاق» فقط چهار روز وقت آقای پینتر را تلف کرد.) و از همان ابتدا کارش گرفته است باز، به‌روایت از پشت‌جلد نسخه‌ی انگلیسی، در همان سال ۱۹۵۷ نمایشنامه‌ی دوم و سومش - «مستخدم ماشین» و «جشن تولد» - را به‌پایان برده است. و پس از آن، تا اینجا، فراوان نوشته است و فراوانتر نام‌آوری کرده است؛ جوایزی گرفته است، سری از میان‌سرها درآورده است، و از این قبیل چیزها که بنی‌آدم را به «خوشبختی!» می‌رساند!

ثانیا، کتابی بود که از اهالی درام‌پوچی سخن می‌داشت، و در آن به شرح و تحلیل مختصر (در حدود چهل صفحه) خود آقا و پاره‌ای از کارهایش پرداخته شده بود. از آنجا که سه نمایشنامه‌ی پینتر (این دو تا و جشن تولد) را، دایه‌ی عروس بر گردانده بود، در نظر داشت که از آن کتاب برای نوشتن مقدمه‌ای توشه بگیرد. اما، از این نظر که دایه‌ی عروس موجود تنبلی‌ست و دیگران از این دوهبت الهی برخوردار نیستند، دایه از جایش نجنبیده بود که دیگرانی «جشن تولد» را به‌صحنه بردند و به‌زیور طبع نیز آراسته‌اش، و از آن کتاب کذا هم بهره‌جستند؛ که دست‌خوش. و موجود ناشناخته و مرموزی هم گویا «آسانسور مطبخ» را ترجمه کرد و تمرین کرد و تبلیغ کرد و ... نمی‌دانیم اجرایش کرد یا نه. اسمش را هم گذاشت «مستخدم گیج و گنگ!» و اسم قلابی «مستخدم ماشین» را هم گذاشت روی دست دایه‌ی عروس.

از این دست ناله‌ها دست برداریم و نتوانیم که عنقریب مطلب خیلی سوزناک خواهد شد. مخلص کلام اینکه، این روزها، ترجمه‌ی «پینتر» مد روز است و دایه‌ی عروس هم بدش نمی‌آید که آلامد باشد. اگر خواننده هم نمی‌داند، بداند و آگاه باشد که از چپ‌واز راست «پینتر» ترجمه می‌شود، از قصه‌هایش بگیریم که در مجلات دوپولی تهران رؤیت شد، تا نمایشنامه‌هایش در روزنامه‌های عصر و در

جلد سلیفون و چه وجه و تلویزیون و... ای... و حرف دیگر اینکه در گذشته اجرای وحشیانه‌ی هم‌از «سرایدار» اثر برحسته‌ی «پینتر» دیدیم و لذت هم‌فراوان بردیم، البته.

نجیبانه‌تر خواهد بود، که در این مقوله سخنی از دو نمایشنامه‌ی حاضر به‌میان نیاوریم. و نیز نگوییم که در تأثر جدید چه جادویی نهفته است. خواننده آنقدر حق و وظیفه دارد که خودش بخواند و دریابد و به قضاوت بنشیند موعظه و تحلیل و صاحب‌هی تلویزیونی هم‌پیشکش و ارزانی دیگران. خواننده هم بداند که اگر در این «پیام‌دایه‌ی عروس» سخن از معقولات نرفته است، چیزی از دست نداده و نخواهد داد. دایه، این مختصر را بدان آورد که هشت صفحه‌ی اول کتاب طوری سرهم بندی بشود، که به شکر خدا می‌شود. مطلب را از پایین صفحه‌ی اول می‌چینند، صفحه‌ی دوم پر می‌شود، مقداری از صفحه‌ی سوم هم می‌رود زیر مطلب.

✱

خواننده که اباطیل دایه را تا اینجا خوانده است، محبت می‌کند و این مختصر را هم می‌خواند:

«جناب احمد میرعلائی ترجمه را خواند و اصلاح کرد و با محبت و مهربانی در بزرگ کردن عروس کوشید. دایه، اکنون که عروس را به خانه‌ی دوهزار داماد مفرستد، از احمدخان میرعلائی واقعا تشکر می‌کند.»



اتاق

سن ، اتاقی در خانه‌ای وسیع . دری در فرودست راست ،
بخاری گازی در فرودست چپ . خوراک پز گازی و ظرف-
شویی در فرادست چپ ، پنجره‌ای در میانه ته صحنه .
دروسط ، میز و صندلی . یک صندلی گهواره‌ای ، در میانه چپ .
در فرادست راست ، دامنه بستر دو نفره ، از شاه نشین
بیرون زده است .

[برت (Bert) کلاه بر سر ، و بامجله‌ای حایل بین او و میز ، نشسته
است . رز (Rose) پیش خوراک پزی است]

رز : بفرما ، این مانع از نفوذ سرمامیشه ، [بیکن و تخم مرغها را
در بشقاب می‌گذارد ، گاز را خاموش می‌کند و بشقاب را می‌برد
سرمیز .] میتونم بهت بگم بیرون خیلی سرده . هجش سرماست .
[به سوی خوراکپزی برمی‌گردد ، از کتری آب می‌ریزد توی
قوری . گاز را خاموش می‌کند ، وقوری را می‌آورد سرمیز .
توی بشقاب نمک و سس می‌ریزد و دو برش نان می‌برد . برت
می‌پردازد به خوردن .] خوبه . بخور . به دردت میخوره . اینجا
-تونی معنی خوردن رو بفهمی . باز ، این اتاق گرمارونکه

می‌داره . به هر حال ، بهتر از زیرزمینه . [کره‌رامی‌مالد روی
 نان .] نمی‌دونم چه جوری می‌تونن اون پایین سر کنن . سر کردن
 تو اونجا مصیبتیه . یا الله ، ته‌شود درآر . سر حالت میاره .
 [می‌رود طرف ظرفشویی ، يك فنجان و نعلبکی پاك می‌کند و
 می‌آورد سرمز .] اگه بخوای بیرون بری ، بهتره شکمت خالی
 نباشه بیرون که رفتی ، دستگیرت میشه . [شیر می‌ریزد توی
 فنجان .] همین حالا از پنجره بیرون رونگاه کردم . همین به
 نگاه بس بود . پرنده این دورورا پر نمی‌زد . صدای بادرو میشنفی؟
 [می‌نشیند توی صندلی گهواره‌یی] من هیچوقت ندیدم اون
 کیه . اون کیه ؟ کی اون پایین زندگی میکنه ؟ میخواستم
 پرسیده باشم . منظورم اینه که توهم ممکنه بدونی ، برت ، ولی
 اون هر کی هس ، نمیتونه چندون آسایشی داشته باشه . [مکث]
 گمونم از آخرین دفعه‌ای که اونجا بودم ، چند دس گشته .
 اونی رو که به اونجا اسباب‌کشی کرده ندیدمش . منظورم اینه ،
 دفعه اولی بود که اونجا رو می‌گرفتن . [مکث] در هر صورت ،
 فکر میکنم حالا رفته باشن ، [مکث] ولی گمونم حالا کسی دیگه
 رفته باشه اون تو . من هیچ دوست ندارم توی اون زیرزمین سرکنم .
 هیچ تاحالا دیواراشو دیدی ؟ از زورنم داره وامی‌ره . این جا
 برای من خوبه . بخور ، برت . نون بیشتر بخور . [می‌رود بسوی
 میز و يك برش دیگر نان می‌برد] تا بر گردی ، يك کم کاكائو
 درست کردم [می‌رود به طرف پنجره و پرده راصاف می‌کند] نه
 این اطاق واسه من خوبه ، منظورم اینه که آدم می‌دونه کجاست .
 مثلاً هوا که سرد بشه ، می‌فهمی که زیر تاقي هستی . [می‌رود به
 طرف میز] بیکن چطوره ؟ خوب بود ؟ می‌دونم چیز خوبی بود ،
 ولی نه به خوبی اونی که دفعه پیش گرفتیم . بسته به تغییر آب و
 هواست . [می‌رود به طرف صندلی گهواره‌یی و می‌نشیند .] بهر حال
 من بیرون نبوده‌م . من به خوبی حالا هم نبوده‌م . خیال نمی‌کردم
 آمادگیشو داشته باشم . با زامروز خیلی بهترم ، تورو نمی‌دونم .

نمی‌دونم حتماً لازمه بیرون بری، منظورم اینه که تو نباید بعد از این
 که تازه از مریضی پاشدی، بیرون بری. تازه نگران نشو برت
 برو، زیاد که طولش نمی‌دی. [خود را می‌جنباند] خودمونیم
 شانس آوردی این بالا بودی، خوبه اون پایین نبود. تو زیر زمین
 شوخی نیست، اوه، چایی رو گذاشتم اومدم. همین طور ولش
 کردم. [می‌رود سرمیز و چای می‌ریزد توی فنجان] نه، بدیست
 چایی کم رنگ خوبه. چایی کم رنگ خوش فرمیه، بفر ماهورنی
 بکش بالا. واسه چایی خودم صبر میکنم. بهر حال. من کمی
 مایه دار تر میخورم. [بشقایی را می‌برد پیش ظرف شویی و می‌نهد]
 اون دیوارها کارتورو می‌ساختن. نمی‌دونم حالا کی اون پایین
 سرمیکنه. هر کی باشه ریسک بزرگی کرده. گاس خارجی باشن.
 [می‌رود سوی صندلی گهواره‌یی و می‌نشیند] خطر رو از سرت
 رد کردم و رات انداختم [مکث] بهر حال، اون پایین برای
 دو نفر هم جانیست. گمونم پیش از اسباب کشی، اون تو یه نفر
 بوده. گاس حالا دو نفر گرفته باشندش. [خود را می‌جنباند]
 برت، اگه از من پرسن، من این چایی که توش هستم یه عالمه راحتم.
 ما این جا وضعمون رو برامس.. راحتیم. این بالا تو هم سر حالی.
 وقتی هم که از بیرون بیایی، پله خورش هم زیاد نیست. سرمون
 تولاك خودمونه. کسی هم کاری به کارمون نداره. [مکث]
 نمی‌دونم چرا می‌خوای بری بیرون. نمی‌تونستی فردا بری؟
 می‌تونستم دیر تر بخاری رو خاموش کنم. تو هم می‌تونستی بشینی
 کنار بخاری. برت این همون چیزیه که تو دم دمای غروب دوست داری.
 همین حالاس که هوا هم تاریك بشه. [خود را می‌جنباند] الان
 تاریك میشه. [بر می‌خیزد می‌رود سرمیز چای می‌ریزد] بخور.
 زیاد درست کرده‌م. [سرمیز می‌نشیند] امروز بیرون رونگاه
 کردی؟ راه‌ها یخ بسته. اوه، می‌دونم که می‌تونی برونی، نه
 که بگم نمیتونی رانندگی کنی. من امروز صبح به آقای کید (Kidd)
 یادآوری کردم، که تو امروز سفر کوتاهی داری. به‌اشر گفتم که

توچندان راننده قابلی هم نیستی ، ولی باز هم به‌اش گفتم که یه راننده ماهره ، البته برت برام مهم نیست که تو کی می‌ری ، یا کجا می‌ری ، یا ... توبه کار خودت واردی . من اینوبه‌اش گفتم . [ژاکت پشمی گل و گشادش رابه دور خود می‌پیچد] ولی سرده . امروز راستی که سرمای نامردیه ، می‌خوام برای وقتی که برمیکردی یه کاکائوی تمیز درست کنم . [برمی‌خیزد ، می‌رود دم پنجره ، و بیرون را نگاه می‌کند .] ساکنه . هوا که تاریک شده اینجوره ، هیچ کس این دورورا نیست . [نگاه کنان می‌ایستد] یه دقیقه صبر کن . [مکث] نمی‌دونم اون کیه [مکث] نه ، فکر کردم کسی رو دیدم . [مکث] نه . [پرده را رها می‌کند] هر چند ، می‌دونی چیه ؟ انگاریه کم بهتر شده . چندون بادی نمی‌آد . بهتره ژاکت کلفت رو تنت کنی . [می‌رود به طرف صندلی گهواره‌یی ، می‌نشیند و خود را می‌جنباند] اتاق خوبیه ، توی به‌همچو و انفسایی شانس باهات بود . من پرستاریتو می‌کنم برت ، نمیکنم ؟ مثلاً وقتی اون‌ها زیر زمین این جارو به‌ما پیشنهاد کردن من رُک و راست گفتم نه . می‌دونستم اون جا به‌درد خور نیست . سر آدم به‌تاقش گیر می‌کنه . نه ؟ اینجا اقلایه پنجره‌یی داره ، می‌شه توش تکنونی بخوری ، بیرون که بری شب می‌توننی برگردی تو خونه‌ت ، می‌توننی کار تو انجام ، بدی و بیای تو خونه‌ت ، خیالت راحت تازمه من هم اینجا ، خودش کلی مایه دلخوشیه . [مکث] تو این فکرم که حالا کی اون رو گرفته ، من هیچ وقت نه اون‌ها رو دیده‌م نه صداشو نوشنفتم ولی خیال می‌کنم کسی اون پایین هست . هر کی اون جارو گرفته حلالش باشه . برت به‌نظرم بیکن خوبی به‌ود . من بعداً یه فنجان چایی می‌خورم . من یه کم مایه دارتر شود دوست دارم . تو از چایی کم رنگ خوشت می‌آد [کوبش به‌در . رز برمی‌خیزد] کیه ؟ [مکث] ها ! [کوبش مکرر] بیاید تو . [کوبش مکرر] کیه ؟ [مکث] . [در باز می‌شود و آقای کیم می‌آید تو]

: من در زدم .

کیم

- رز : شنفتم .
- کید : ها ؛
- رز : ماشنفتم .
- کید : آقای هاد (Hudd) سلام علیکم . حال و احوال ، سلامتین ؟
- داشتم لوله هارو سرکشی میکردم .
- رز : عیب و علتی نداشتن ؟
- کید : ها ؟
- رز : بشینین آقای کید .
- کید : نه همین طور خوبه . فقط سری زدم ، خواستم ببینم اوضاع از چه
- قراره ؟ خوب ، این جا راحت دیکه ، نه ؟
- رز : اوه ، ممنونیم آقای کید .
- کید : آقای هاد ! امروز تشریف می برین بیرون ؟ بنده رفته بودم بیرون
- دوباره یه راست برگشتم . راستش فقط تاسرپیچ رفته بودم .
- رز : آقای کید ! مثل این که امروز این جاها خلوته .
- کید : همین جوری پیش خودم گفتم خوبه یه نگاهی به اون لوله ها بندازم .
- توی این حبص و بیص فقط رفتم تاسرپیچ واسه خرید دوسه قلم خرده
- ریز که لازم بود . ممکنه برف بیاد . به عقیده بنده خیلی هم احتمالش
- زیاده .
- رز : چرا نمی شینین آقای کید ؟
- کید : نه ، نه ، همین طور خوبه .
- رز : خوب ، آقای کید . خوش آیند نیست که توی این هوا بخواین
- برین بیرون ، کسی رو ندارین کمکتون باشه ؟
- کید : ها ؟
- رز : من فکر کردم زنی هست که کمکتون کنه .
- کید : زن منی تو کار بنده نیست .
- رز : اولی که اومدیم فکر کردم زن دارین .
- کید : هیچ زنی این جا نیست .
- رز : ممکنه من دوباره یه جای دیگه بی فکر کرده باشم .

- کید** : زن فت فراوونه خانم . اما این جایکیش هم پیدانمی شه .
اوه نه . هوم بنده قبلا اون رو دیده م ؟
- رز** : چی رو ؟
- کید** : اون . [به صندلی گهواردی اشاره میکند]
- رز** : نمیدونم . دیده یی ؟
- کید** : به نظرم یه چیزی یادم باشه .
- رز** : اون فقط یه صندلی گهواره یی کهنه س .
- کید** : وقتی شما اومدین ، اون اینجا بود ؟
- رز** : نه ، من خودم اون رو آوردم .
- کید** : می تونم چشم بسته قسم بخورم که اون رو قبلا دیده م .
- رز** : شاید دیده باشین .
- کید** : چی ؟
- رز** : می گم شاید دیده باشین .
- کید** : بله ، ممکنه دیده باشم .
- رز** : یه جایی بشینین آقای کید .
- کید** : هر چند ، بنده نباید سر این موضوع قسم بخورم . [برت خمیازه می کشد و خود را کش می دهد ، و به نگاه کردن مجله اش ادامه می دهد .] نه ، مایل نیستم مزاحم آقای هادبشم که بعد از چاییش مختصر استراحتی کرده . می خواستم برم الان فی الفور بساط پایی رو روبراه کنم ، یه دیقه بیشتر مزاحم نیستم . آقای هادپس می خواین تشریف برین بیرون ؟ داشتم بار کشتون رونگاه می کردم . ماشین جمع و جور و قشنگیه . می بینم که برای حفاظتش از سرما همچین خوب هم پوشوندینش . به اتون حق می دم . بعله صدای بیرون رفتنتون روشنیدم ، کی بود ؟ بعله اون روز صبح بود ، ماشینتون نرم حرکت میکرد . می تونم عرض کنم ماشین ی رو که دنده ش خوب جامی ره می شناسم .
- رز** : آقای کید بخیالم اتاق خوابتون پشت ساختمونه .
- کید** : اتاق خواب بنده ؟

رز	: پشت ساختمون نبود؟ همین جواری گفتم. و گر نه چیزی نمی‌دونستم.
کید	: بنده توی اتاق خوابم نبودم .
رز	: اوه ، درسته .
کید	: بیدار شده بودم و می‌پلکیدم .
رز	: من توی این هوا زود بیدار نمی‌شم . لازم نیست چندون عجله به
	خرج بدم . عجله تو کارم نیست . [مکث]
کید	: این اتاق خواب من بود .
رز	: این ؟ کی ؟
کید	: وقتی که این جا زندگی می‌کردم .
رز	: من این رو نمی‌دونستم .
کید	: یه کمی حضورتون می‌شینم [در صندلی راحتی می‌نشیند.]
رز	: خب ، من ابدأ نمی‌دونستم .
کید	: شما که اومدین ، این صندلی این جا بود ؟
رز	: بله .
کید	: این یکی رویادم نمی‌آد [مکث]
رز	: چند وقت پیش بود ؟
کید	: ها ؟
رز	: چند وقت پیش این جا اتاق خوابتون بود ؟
کید	: خیلی وقت پیش بود . [مکث]
رز	: داشتم به برت می‌گفتم که واستون تعریف می‌کردم که اون
	چه جواری رانندگی میکنه .
کید	: آقای هاد؟ اوه آقای هاد خوب رانندگی می‌کنه ، بنده ایشون
	رو دیده‌م ، تو سر اذیر پر بدك نمی‌روندن . بعله .
رز	: خب ، آقای کید ! انصافاً اتاق مامانیه . اتاق خیلی راحتیه .
کید	: بهترین اتاق خونه‌س .
رز	: اون زیر ، اید کمی نم‌داشته باشه .
کید	: بعله ، ولی نه به شدت بالا .
رز	: اون زیر چی ؟

کید	ها؟
رز	:اون زیرچی؟
کید	:اون پایین چشه؟
رز	:باید کمی نمور باشه.
کید	:یه کمی چرا. هرچند که به بدی بالا نیست.
رز	:چرا این طوریه؟
کید	:بارون نشت می کنه. [مکث]
رز	:اون بالا کسی زندگی می کنه؟
کید	:اون بالا؟ کسی بود. حالارفته.
رز	:این خونه چند طبقه داشت؟
کید	:طبقه؟ [می خندد] ها؛ قدیما چندتایی داشتیم.
رز	:حالاً چندتا دارین؟
کید	:خب، حقیقتش رو عرض کنم، حالانمی توئم اون هارا بشمرم.
رز	:اوه.
کید	:نه، حالانه.
رز	:این باید خوش کار مشکلی باشه.
کید	:اوه، یه وقتی عادت بود اونها رو بشمرم، هیچ وقت از این کار خسته نمی شدم. عادت کرده بودم همه چیز این خونه رو زیر نظر داشته باشم، کلی چیز بود که باید چشمم روشن می بود، قادر به این کار هم بودم، زمانی بود که خواهرم درقید حیات بود، ولی بعد از فوت اون یه کم شیرازه امورا از دستم در رفت. حالاً مدتی به خواهرم مرده، این جا، اون زمون خونه خوبی بود، اون زن کارآمدی بود، بعله، همچنین چاق و چله؛ و برای خودش سالارزنی بود. فکر می کنم به مادرم رفته بود؛ بعله، فکر می کنم اون شبیه مادر پیرم بود، تا اون جایی که یادم می آید، گمونم مادرم کلیمی بود بعله، برایم تعجبی نداشت که بفهمم اون کلیمی بود، چون بچه زیادی نداشت.
رز	:راجع به خواهرتون چی، آقای کید؟
کید	:درمورد اون؟

- رز : خواهرتون بچه‌مچه هم داشت؟
- کید : بعله، اون شباهتی به مادر پیرم داشت ، فکر می‌کنم، البته بلند بالاتر بود.
- رز : خواهرتون کجا مرحوم شد؟
- کید : بعله ، درسته ، بعد از فوت اونه که من باید از شمردن وایستاده باشم، عادتش بود که همه چیز رو خیلی آراسته و مرتب نگهداری کنه. من هم کمکش بودم. تادم آخر خیلی شاد بود، همیشه به من می‌گفت که تاجه اندازه برای تمام خدمت‌های کوچکی که من عادتاً براش انجام می‌دادم، اظهار قدردانی می‌کنه. بعد به رحمت خدا رفت، من بزرگتر از اون بودم، بعله، من بزرگترش بودم .
- یه اتاق خلوت دوست داشتنی داشت. یه اتاق خلوت زیبا.
- رز : از چه مرضی مرد؟
- کید : کی؟
- رز : خواهرتون. [مکث]
- کید : کاری کردم که خرج و دخلم باهم بخونه. [مکث]
- رز : آقای کید! حالا همه اتاق‌ها تون پره؟
- کید : پر پره.
- رز : گمون کنم از هر قماش؟
- کید : اوه بعله، کاری می‌کنم که خرج و دخلم باهم بخونه.
- رز : ما هم همین کارو می‌کنیم، این طور نیست برت؟ [مکث] آقای کید! پس حالا اتاق خوابتون کجاست؟
- کید : مال من؟ هر کدوم رو که بخوام انتخاب می‌کنم. [ضمن برخاستن] آقای هاد! پس به زودی می‌خواین تشریف ببرین بیرون؟ خب، موقع رانندگی مواظب باشین این جاده‌ها شوخی بردار نیستن . تازه، شمامی دونین باچه فوت وفنی ماشینتون رو کنترل کنین، همچی نیست؟ کجا می‌خواین برین؟ راه دوره؟ طول می‌کشه؟
- رز : زیاد دیر نمی‌کنه

کید

: نه، البته که نه. گمون نکتم کارشون زیاد طول بکشه.

رر

: نه.

کید

: خب پس؛ می خوام زوددك بشم، آقای هاد سفرتون خوش بگذره.
موقع روندن احتیاط کنین، زود هم تاريك می شه. اما هنوز یه
خورده مونده ت تاريك شه. خدا نگهدار. [می رود بیرون]

رر

: آدم باورش نمی شه که این یه وقتی خواهری هم داشته. [بشقاب
وفنجان رامی برد سر ظرف شویی، برت صندلیش را فشار می دهد
عقب و بلند می شود.] خیلی خب، یه دقیقه صبر کن. ژا کت کجاست؟
[زن ژا کت را از محل بستر می آورد] بفرما، کت رو در بیار، این
رو زی-رش پیوش، [در پوشیدن ژا کت به مرد كمک می کند]
درست شد، شال گردنت کو؟ [شال گردنی از محل بستر می آورد]
بفرما، پیچ به خودت، خودشه. برت، زیاد تندرو، خب؟ وقتی بر
گردی یه کم کا کائود درست می کنم. زیاد طول نمی دی که. یه دقیقه صبر کن،
پالتوت کجاست؟ بهتره پالتوت رو هم تنت کنی. [مرد شال گردن را
محکم می کند. می رود به طرف در و خارج می شود، زن، نگاه کنان
به در، می ایستد. بعد، آرام، برمی گردد طرف میز. مجله را برمی-
دارد و آن را پایین می گذارد، می ایستد و گوش می دهد. می رود
به طرف بخاری، خم می شود. بخاری را روشن و دستش را گرم
می کند، می ایستد و پیرامون اتاق رامی نگردد. به پنجره نگاه می کند
و گوش فرا می دهد. به سرعت می رود طرف پنجره، می ایستد و
پرده را کپ می کند. می آید وسط اتاق و به طرف در نگاه می کند.
می رود طرف بستر، شالی می پوشد، می رود طرف ظرف شویی،
لاوکی از زیر ظرف شویی برمی دارد و می رود طرف در و آن را
باز می کند. [او؛] آقا و خانم ساندز (Sands) در پاگرد پیدایشان
می شود. [

خانم ساندز: خیلی متاسفم، نمی خواستیم به این وضع و این جا ایستاده باشیم،
نمی خواستیم هراسانتون کرده باشیم. تازه از پله ها اومدیم بالا.

رر

: اشکالی نداره.

خانم ساندز: ایشون آقای ساندز هستند، منم خانم ساندز.
رز: حالتون چطوره؟ [آقای ساندز نندندکنان ابراز آشنایی می کند]
خانم ساندز: داشتیم پله ها رو بالامی رفتیم، ولی اینجا چیزی رو نمیشه دید. تو
می تونی؛ نادى؟ (toddy)

آقای ساندز: ابدأ، هیچی
رز: دنبال چی می گشتین؟
خانم ساندز: دنبال صاحب اینجا.
آقای ساندز: صاحب ملك. داریم سعی می کنیم صاحب ملك رو پیدااش کنیم.
خانم ساندز: تادی، اسمش چیه؟
رز: اسمش آقای کید.

خانم ساندز: کید؟ تادی، اسمش همین بود؟
آقای ساندز: کید؟ نه، این نبود.
رز: آقای کید. اسمش همینه.
آقای ساندز: خوب، این اون ملکی که مادنبالش می گردیم نیست.
رز: خب، شامحتماً دنبال جای دیگه می گردین. [مکث]
آقای ساندز: گمون کنم. همینطور باشه.
رز: به نظر میاد سردتون شده.

خانم ساندز: بیرون آدم از سرما سیاه میشه، شما بیرون بوده این؟
رز: نه.
خانم ساندز: زیاد وقتی نیس که اومده یم تو.
رز: خب اگه دوس دارین بفرمایین تو اتاق خودتونو گرم کنین.
[می آیند وسط اتاق. رز در حال آوردن صندلی از سرمیز به نزدیک
بخاری] اینجا بشینین. می تونین خوب گرم بشین.

خانم ساندز: مرسی. [می نشیند].
رز: آقای ساندز، بیاین جلو کنار بخاری.
آقای ساندز: نه. همینطور خوبه، من میخوام پاهامو دراز کنم.
خانم ساندز: برای چی؟ تو که ننشسته بودی.
آقای ساندز: خب ننشسته باشم.

خانم ساندز: خب، چرا نمی نشینی؟

آقای ساندز: چرا باید بشینم؟

خانم ساندز: باید سردت شده باشه.

آقای ساندز: سردم نیست.

خانم ساندز: باید سردت باشه، یه صندلی بکش جلو بنشین.

آقای ساندز: تشکر، همینطور وایساده راحتم.

خانم ساندز: اگرم وایساده باشی، باز آدم دیگه ای به نظر نمی آی.

آقای ساندز: کلاریسا (Clarissa) من کاملاً راحتم.

رز: کلاریسا؟ چه اسم قشنگی.

خانم ساندز: بله؛ قشنگه. همچی نیس؟ پدر و مادرم این اسم رو روم گذاشتن [مکث]

می دونین! این اتاقیه که می توینن توش بنشینین و احساس راحتی کنین.

آقای ساندز: [نگاه کنان به اتاق] اندازه اش مناسبه. کاملاً.

خانم ساندز: شما چرا نمی نشینین؛ خانم ..

رز: هاد. نه متشکرم.

آقای ساندز: چی گفتین؟

رز: کی؟

آقای ساندز: گفتین که اسمتون چی بود؟

رز: هاد.

آقای ساندز: خودشه پس شما زن همون کسی هستین که اشاره کردین؟

خانم ساندز: نه، ایشون نیستن. اون آقای کید بود.

آقای ساندز: اون بود؟ فکر کردم که «هاد» بود.

خانم ساندز: نه، کید بود. خانم هاد، همین که میگم نبود؟

رز: درسته. صاحب ملک.

خانم ساندز: نه، صاحب ملک نه، اون مرد دیگه.

رز: خوب اسمش همونه. اون صاحب ملکه.

آقای ساندز: کی؟

رز: آقای کید [مکث]

آقای ساندز: اونه؟

خانم ساندز : ممکنه دو تا صاحب ملك باشن. [مكث]
 آقای ساندز : دوباره شروع شد.
 خانم ساندز : چی گفتی ؟
 آقای ساندز : گفتم: دوباره شروع شد. [مكث]
 رز : بیرون چه وضعی بود ؟
 خانم ساندز : بیرون ، خیلی تاریکه.
 آقای ساندز : نه تاریکتر از تو.
 خانم ساندز : اینجارو راست می گه .
 آقای ساندز : تو از بیرون تاریکتره ، شرط می بندم.
 خانم ساندز : اینجا نور چندونی نداره ، اینطور نیست خانم هاد ؟ هیچ می دونید
 که این اولین روشناییه که از وقتی که وارد شدیم دیده ایم ؟
 آقای ساندز : اولین روزنه .
 رز : من هیچوقت شبها بیرون نمیرم ، ما توی خونه می مونیم .
 خانم ساندز : حالا که دارم فکر شومی کنم ، من یه ستاره دیدم .
 آقای ساندز : چی چی دیدی ؟
 خانم ساندز : خوب فکر می کنم دیدم .
 آقای ساندز : فکر می کنی چی چی دیدی ؟
 خانم ساندز : يك ستاره .
 آقای ساندز : کجا ؟
 خانم ساندز : تو آسمون .
 آقای ساندز : چه وقت ؟
 خانم ساندز : وقتی که داشتیم می اومدیم .
 آقای ساندز : بزن جا !
 خانم ساندز : منظورِت چیه ؟
 آقای ساندز : تو ستاره ای ندیدی .
 خانم ساندز : چرا ندیدم ؟
 آقای ساندز : چون من دارم به تو می گم . من دارم بهت می گم که تو ستاره ای
 ندیدی . [مكث]

رز : امیدوارم زیاد تاريك نباشه . امیدوارم زیاد یخبندون نباشه .
شوهرم توی بارکشه . ضمناً اون یواش هم رانندگی نمی کنه .
هیچوقت آهسته رانندگی نمی کنه .

آقای ساندز : [قهقهه زشت زنان] خوب ، پس اون امشب خودشو تو
هچل انداخته .

رز : چی ؟

آقای ساندز : نه ، منظورم اینه که امشب رانندگی چندون هم آسون نیس .

رز : اون راننده خیلی قابلیه . [مکث] چند وقتی هس که اینجا
هستین ؟

خانم ساندز : نمی دونم ، تادی چقدری هست که اینجا هستیم ؟

آقای ساندز : حدود نیم ساعت هست .

خانم ساندز : بیشتر . خیلی بیشتر از این که میگی .

آقای ساندز : حدود سی و پنج دقیقه هس .

رز : خب ، فکر می کنم آقای کید رویه جایی همین دوروورا
بتونین پیداکنین . چندون وقتی نیس که رفته چاییشو درست
کنه .

آقای ساندز : اون ، اینجا زندگی می کنه ، نه ؟

رز : البته که اینجا زندگی می کنه .

آقای ساندز : وشما میگی که اون صاحب ملکه ، همین جوره ؟

رز : البته که هس .

آقای ساندز : خب گیرم که من میخواستم اونو گیربیارم ، کجا باید

پیداش کنم ؟

رز : خب ، مطمئن نیستم .

آقای ساندز : او اینجا زندگی می کنه . اینطوره ؟

رز : بله ، ولی من نمی دونم .

آقای ساندز : شما دقیقاً نمی دونین که اون کجا می پلکه ؟

رز : نه ، دقیقاً نه .

آقای ساندز : ولی ، اون همین جا زندگی می کنه ، مگه نه ؟ [مکث]

خانم ساندز : تادی، اینجا خونه خیلی بزرگه.

آقای ساندز : بله، می دونم که بزرگه، ولی به نظر میاد که خانم هاد آقای کیدرو خیلی خوب بشناسن.

رز : نه، گمون نکنم اینو گفته باشم، راستش، من اصلا اونو نمی شناسم، ما خیلی ساکت هستیم. سرمون تولاك خودمونه، من هرگز مداخله یی نمی کنم. منظورم اینه که چرا باید همچون کاری بکنم؟ ما اتاقمونو گرفتیم، ما باعث درد سر هیچ کس دیگه یی نمی شیم، راه درستش همینه.

خانم ساندز : خونه قشنگیه، اینطور نیست؟ جا داره.

رز : درباره خونه چیزی نمی دونم، ما راحتیم، ولی بدم نمیاد شرط ببندم که این خونه معایب زیادی داره، [می نشیند توی صندلی گهواره یی] فکر می کنم این خونه خیلی رطوبت داره

خانم ساندز : بله؛ همین حالا که توزیر زمین بودیم، من حس کردم که کمی نمناکه.

رز : شما توی زیر زمین بودین؟

خانم ساندز : بله، وقتی که وارد شدیم رفتیم اون پایین.

رز : چرا؟

خانم ساندز : داشتیم دنبال صاحب اینجا می گشتیم.

رز : اون پایین مثل چی می مونه؟

آقای ساندز : چیزی نمی تونستیم ببینیم.

رز : چرا نمی تونستید؟

خانم ساندز : اونجا اصلا روشنایی نبود.

رز : ولی چیر بود؟... شما گفتید که نمناك بود.

خانم ساندز : من کمی احساس کردم، تاد، تو حس نکردی؟

آقای ساندز : چرا، خانم هاد، شما هیچوقت اون پایین نبودین؟

رز : اوه، چرا. خیلی وقت پیش یه دفعه بودم.

آقای ساندز : خوب، پس می دونین که مثل چی می مونه، نمی دونین؟

رز : خیالی وقت پیش بود.

آقای ساندز : مدت زیادی نیست که اینجا هستید، همین طوره؟
 رز : تو این فکر بودم که آیا کسی حالا اون پایین سر می کنه؟
 خانم ساندز : بله، یک مرد.
 رز : یک مرد؟
 خانم ساندز : بله.
 رز : یک دونه مرد؟
 آقای ساندز : بله، اون پایین به مرتیکه بی بود، سرومر و گنده. [می نشیند
 روی لبه میز]
 خانم ساندز : داری می شینی؟
 آقای ساندز : [بالا می پرد] کی نشسته؟
 خانم ساندز : تو نشسته بودی.
 آقای ساندز : احمق نشو. من تکیه داده بودم.
 خانم ساندز : من دیدم که نشستی.
 آقای ساندز : تو ندیدی که من بشینم، چون من که درست و حسابی ننشستم،
 من تکیه داده بودم.
 خانم ساندز : خیال می کنی من نمی توئم وقتی کسی داره می شینه بفهم؟
 آقای ساندز : فهمیدن. این تموم کاریه که کردی، فهمیدن!
 خانم ساندز : می تونستی به جای اینکه زحمت بلند شدن به خودت بدی، به
 کمی بیشتر بشینی.
 آقای ساندز : تو که از این زحمت چندان بدت نمیاد.
 خانم ساندز : توشبیه عموت هستی، اون کیه که تو بهش رفتی؟
 آقای ساندز : و تو به کی رفتی؟
 خانم ساندز : [در حال برخاستن] من ترو به دنیا نیاوردم.
 آقای ساندز : تو چی نکردی؟
 خانم ساندز : گفتم من تورو به دنیا نیاوردم.
 آقای ساندز : خب پس کی آورد؟ این چیزیه که من میخوام بدونم.
 کی آورد؟ چه کسی منو به دنیا آورد؟ [خانم غرغرنان می نشیند].
 آقا لند لند کنان می ایستد

: شمامی گین زیر پله‌ها. توی زیر زمین، یه مرد دیدین؟
 : بله خانم هاد. ببینین، چیزی که هس، خانم هاد، ما شنیدیم
 که اینجا اتاقی برای اجاره دارن، این بود که فکر کردیم
 بیاییم اینجا ونگاهی بندازیم، ببینین، چون مادنبال جایی
 می‌گردیم، یه جای ساکت؛ و می‌دونستیم که این ناحیه ساکته
 و چند ماه پیش که از اینجا رد می‌شدیم فکر کردیم این خونه
 خیلی قشنگه، و فکر هم کردیم دم عصری از اینجا یه دیدنی
 بکنیم، و با صاحبش تماس بگیریم؛ این بود که امروز عصر
 اومدیم اینجا. خب، وقتی رسیدیم اینجا، از در روبرو وارد
 شدیم. راهرو خیلی تاریک بود. کسی هم اینجاها نبود، ای-ن
 بود که ما رفتیم طرف زیر زمین، خب، ما تنها به واسطه
 تادی، که یه همچو دید چشم واقعاً خوبی داره، رفتیم اون
 پایین؛ بین خود مون بمونه، من منظره اونجا را دوست نداشتم،
 منظورم اینه که همچین احساس کردم؛ ما که نمی‌تونستیم زیاد
 چیزی تشخیص بدیم، من بوی نم استشمام کردم، بهر حال، ما
 از بین نوعی پرده رد شدیم. بعد اونجا یه پرده دیگه بود، و
 ما نمی‌تونستیم ببینیم که کجا داریم میریم، خب، به نظر
 می‌اومد هرچی پیشتر می‌ریم تاریکتر میشه، بیشتر که پیش
 رفتیم فکر کردم که باید این خونه رو عوضی اومده باشیم، این
 بود که من ایستادم، تادی هم ایستاد، وبعد اون صدا اومد
 -همون صدا که به گوش می‌اومد- خب، یه کمی منوترسوند،
 حال تاد رونمی‌دونم، ولی صدا پرسید که می‌تونه برای
 ماکاری انجام بده؟ بعد تاد گفت که ما داریم دنبال صاحب
 اینجا می‌گردیم، و این مرد گفت صاحب ملک باید طبقه بالا
 باشه، بعد تاد پرسید که اینجا اتاقی خالی هست؟ و این مرد
 -این صدای واقعی- گفت بله یه اتاق خالی هست، من فکر
 کردم که اون پشت پرده بود. به نظر من خیلی مؤدب اومد، ولی
 ابدأ اونو ندیدم. نمی‌دونم اونها برای چی اصلاً چراغ روشن

نمی‌کنن. به هر حال ، اومدیم بیرون . بعد اومدیم بالا و رفتیم به طرف بالای خونه. من نمی‌دونم آیا واقعا بالای خونه بود؟ اون. بالای پله‌ها ؛ یه در بسته بود. به این ترتیب اونجا باید یه طبقه دیگه باشه، ولی ما هیچ کس رو ندیدیم. تاریک بود. وقتی که شما در اتاق تو نو باز کردین، ما داشتیم دو باره می‌اومدیم پایین.

رز : گفتین داشتن می‌رفتم بالا؟

خانم ساندز : چی؟

رز : اول گفتین که داشتن می‌رفتم بالا.

خانم ساندز : نه، ما داشتیم می‌اومدیم پایین.

رز : شما اول اینو نگفتین.

خانم ساندز : ما بالا بودیم.

آقای ساندز : ما بالا بودیم، داشتیم می‌اومدیم پایین . [مکث]

رز : این مرد چه شکلی بود؟ پیر بود؟

خانم ساندز : ما اونو ندیدیم.

رز : پیر بود. [مکث]

آقای ساندز : خب ، ما بهتره سعی کنیم، مالکو پیدايش کنیم، اگه این نزدیکی باشه.

رز : توی این خونه نمی‌تونین اتاق خالی پیدا کنین.

آقای ساندز : چرا نمی‌تونیم؟

رز : آقای کید به من گفت. او به من گفت.

آقای ساندز : آقای کید؟

رز : اون گفت که خونه پره.

آقای ساندز : مردی که توی زیر زمین بود، گفت یه اتاق خالی هس. یه اتاق.

اون گفتش شماره هفت. [مکث]

رز : این شماره همین اتاقه.

آقای ساندز : ما بهتره بریم و صاحب ملکو پیدا کنیم.

خانم ساندز : [در حال برخاستن] خب، خانم هاد ، متشکریم که کم کمون

- کردین. حالاحس می کنم بهترم.
 رز : این اتاق اشغال شده.
- آقای ساندز : یالله، بریم.
- سانم ساندز : شب خوش خانم هاد، امیدوارم شوهرتون خیلی دیر نکنه ،
 باید براتون وحشتناک باشه که تگ و تنها اینجامونین.
- آقای ساندز : [می روند بیرون. رز در بسته را می نگرد . به طرف آن شروع
 می کند بدرفتن. می ایستد. صندلی را برمی گرداند پیش میز.
 مجله را برمی دارد، آن را نگاه می کند، و می گذاردش پایین.
 می رود به طرف صندلی گهواره ای، می نشیند و خود را می جنباند،
 توقف می کند. باز هم انطور می نشیند، ضرباتندی به در می خورد
 که باز می شود آقای کید تو می آید.]
- کید : یه راست اومدم تو .
 رز : [در حال برخاستن] آقای کید! داشتم می اومدم که شمارو
 پیدا کنم، میخوام باشما صحبت کنم.
- کید : خانم هاد! اینجا را ببینین، می خوام باشما صحبت کنم. من
 مخصوصا اومدم بالا.
- رز : همین الان دو نفر اینجا بودن ، اونا گفتن این اتاق داره تخلیه
 می شه. اونا درباره چی حرف می زدن؟
- کید : به محض اینکه صدای ماشین رو شنیدم که رفت، خودم رو
 حاضر کردم که پیام وشما رو ببینم. از پادراومدم .
- رز : همه این حرفها درباره چی بود؟ شما اون دو نفر رو دیدین؟
 چطور این اتاق می تونه از دست ما بره؟ اینجا اشغال شده آقای
 کید؟ اونا شما رو پیدا کردن؟
- کید : منو پیدا کردن؟ کی؟
- رز : بهتون گفتم دو نفر، اونا دنبال صاحب ملک می گشتن.
- کید : کی ها بودن؟
- رز : آقای کید! گوش کنین. شما صاحب ملک هستین، مگه نه ؟
 صاحب دیگه ای در کار نیست؟
- کید : چی؟ چه ارتباطی با این داره؟ من نمی دونم شما راجع به
 چی حرف می زنین، همه ی حرف همینیه که من باید به شما بگم.

باید به تون بگم. من آخر هفته‌ی وحشتناکی رو گذروندم، شما اون رو خواهید دید. من نمی‌تونم بیشتر از این اونو نگه دارم. شما باید اونو ببینین. [مکث]

: کی رو؟

رز

کید

: اون مرد رو، اون تا حالا منتظر شده که شمارو ببینه، می‌خواد ببیند تون، من نمی‌تونم از جنگش خلاص بشم. خانم هاد من جوون نیستم. این اظهر من الشمس، پرواضحه شما باید اون رو ببینین.

: کی رو ببینم؟

رز

کید

: اون مرد رو. اون حالا اون پایینه، تمام آخر هفته رو اون جا بوده. گفت که وقتی آقای هاد رفت بیرون به اون خبر بدم، برای همین بود که قبلا اومدم بالا. ولی آقای هاد هنوز نرفته بود، من هم به‌اش گفتم، گفتم که آقای هاد هنوز نرفته، گفتم، خب وقتی که آقای هاد رفت، گفتم، می‌تونی بری بالا، بری بالا کارتو برسی، اون می‌گه، نه تو باید از خانم خواهش کنی که اگه بخوان، بیان منو ببینن این بود که من دوباره اومدم بالا، تا از تون خواهش کنم، اگه مایلین، ایشون رو ببینین.

: اون کیه؟

رز

کید

: از کجا می‌دونم اون کیه؟ تمام چیزی که مخلص می‌دونم، اینه که اون نمی‌خواد به کلام به زبون بیاره، نمی‌خواد تسلیم هیچ جور گفت و گویی بشه، الا که پرسه اون رفته؟ همین و همین والسلام. حتی نمی‌خواد به دست شطرنج هم بز نیم. خب شب پیش، در طول مدتی که منتظر بودیم، گفتم می‌خوام باهاتون به دست شطرنج بز نم، شما شطرنج که می‌زنین، نه؟ خانم هاد، به‌تون بگم نمی‌دونم اصلا اون چه که من گفتم شنید یا نه، فقط اون جادراز می‌کشه، این برای من خوش آیند نیست، همه‌ش همین، فقط اون جا در حال انتظار دراز می‌کشه.

: اون جا تو زیر زمین، دراز می‌کشه؟

رز

- کید : می‌خواین که به‌ش‌بگم اوضاع جوړه، خانم‌هاد؟
- رز : اوضاع چی جوړه؟
- کید : که‌شما می‌خواین اونو‌ببینین.
- رز : اونو‌بینم؟ معذرت می‌خواهم آقای‌کید! من اونو نمی‌شناسم
- چرا باید من اونو‌بینم؟
- کید : نمی‌خواین اونو‌ببینین .
- رز : شما از من می‌خواین کسی‌رو که نمی‌شناسم بینم؟ اون هم
- وقتی که شوهرم این‌جانیستش؟
- کید : ولی اون شمارو می‌شناسه خانم هاد، می‌شناسد تون.
- رز : آقای‌کید! وقتی که من اونو نمی‌شناسم چه جوړی می‌تونه
- منو‌شناسه؟
- کید : شما باید اونو‌شناسین.
- رز : ولی من هیچ‌کسو نمی‌شناسم، ما این‌جا آرام هستیم ما جخ تازه به این ناحیه اسباب‌کشی کرده‌یم.
- کید : ولی اون از این ناحیه نیومده شاید شما اونو از یه منطقه دیکه
- شناسین .
- رز : آقای‌کید شما فکر می‌کنین من ناحیه بعد از ناحیه دور می‌افتم
- که با مردم آشنا بشم ؟ شما فکر می‌کنین من چی هستم ؟
- کید : من نمی‌دونم که چی فکر می‌کنم [هی‌نشیند] من فکر نمی‌کنم، دارم
- عقلم رو از دس میدم .
- رز : شما احتیاج به استراحت دارین. پیرمردی مث شما چیزی که
- بهش احتیاج داره استراحت.
- کید : اون هیچ‌گونه استراحتی برای من باقی نگذاشته ، فقط همون‌جا
- دراز کشیده . تو ظلمت خودش . ساعت بعد ساعت . شما دو نفر
- چرا نمی‌گذارین بحال خودم باشم . خانم هاد ! یه ذره ترحم
- داشته باشین . استدعا دارم اونو‌ببینین . واسه چی اونو نمی‌بینین؟
- رز : من اونو نمی‌شناسم .
- کید : ابداً نمی‌تونین اینو‌بگین ، شما ممکنه اونو‌شناسین .

رز : من اونو نمی شناسم .
 کید : [در حال برخاستن] نمی دونم اگه شما به دیدن او نرین، چه اتفاقی می افتد ؟

رز : بهتون گفتم که من این مرد رو نمی شناسم .
 کید : من میدونم که او چه خواهد کرد . میدونم چه خواهد کرد . اگه حالا شما اونو نبینین، هیچ راه دیگه ای باقی نمی موه . اون خودش میاد بالا ، وقتیکه شوهرتون هم اینجاس . این کاریه که می کنه . وقتیکه آقای هاد اینجاس . وقتی شوهرتون اینجاس اون میاد بالا .

رز : محاله این کارو بکنه .
 کید : اینکارو میکنه . دقیقاً همین کارو میکنه . فکر نکنین که اون بدون دیدن شما از اینجا میره . بعد از اینکه این همه راه رو اومده ، همچو خیالی نداره . اینطور که خیال نمیکنین ، می کنین ؟
 رز : این همه راه رو ؟

کید : فکر نمی کنین که او همچو کاری بکنه ، میکنه ؟ [مکث]
 رز : يك همچو کاری نخواهد کرد .

کید : به ، همین کارو می کنه . می دونم [مکث]
 رز : ساعت چنده ؟

کید : نمی دونم . [مکث]

رز : برین بیارینش . زود . زود ! [کید می رود بیرون . زن همینشند نوی صندلی گهواردی . پس از چند لحظه در باز می شود . يك سیاهپوست کورتو می آید . در پشت سر خود می بندد ، می آید جلوتر ، و بعضا اشیاء را لمس می کند تا می رسد به صندلی راحتی . می ایستد .)

رایلی (Riley) : خانم هاد !

رز : توالان به يك صندلی خوردی ، چرا توش نمی نشینی ؟
 [مرد می نشیند]

رایلی : از شما متشکرم .

رز

: ازهیچ بابتی ازمن تشکر نکن . من نمی‌خوام تواین بالا باشی .
من نمیدونم توکی هستی ، هرچه زودتر ازاینجا بـری بهتره .
[مکث . در حال برخاستن] خب . یاالله . هرچه بودی کافیه . میدونی
که به خوت بی اندازه آزادی میدی . چی میخوای ؟ راحت رو
کشیدی ، تا اینجا اومدی . تو سرشب منو خراب کردی . می‌آیی
تو و اینجامی نشینی . چی میخوای ؟ [مرد گرداگرد اتاق را می‌نگرد]
داری به چی نگاه میکنی ؟ کور هستی ، دگر نه ؟ پس داری
چی چی رونگاه میکنی ؟ خیال میکنی اینجا چی گیر آورده‌ی ؟
یه دختر کوچولو ؟ من میتونم از پس تو بر بیام . من یه چیزی هم از
آدمهای مٹ تو سرم . بگوچی میخوای و بز ن به چاک .

رایلی

رز

: اسم من رایلی‌یه .

: برام مهم نیست چی باشه ... چی ؟ این اسم تونیس . این اسم
تونیس . توتوی این اتاق بایه زن بالغ طرفی . می‌شنفی ؟ یا
کرهم هستی ؟ کرکه نیستی ، هستی ؟ شماها همه کورو کرو
خنک هم هستین . همه تون . یه برچلاق نکبتی . [مکث]

رایلی

رز

: اتاق جاداریه .

: تونخ اتاق نباش . تو ازاین اتاق چی می‌دونی ؟ هیچ هیچی
نمی‌دونی . همچنین زیادهم توش لنکر نمیندازی . بخت منو باش
این اکبیرهای سینه‌مال روراه میدم تو ، بوگندشون اتاقم رو
ورداره . چی میخوای ؟

رایلی

رز

: می‌خواهم شمارو ببینم .

: خب تو که نمی‌تونی منو ببینی . می‌تونی ؟ تو آدم کوری هستی ،
یه آدم کوریر بد بخت . مگه نه ؟ تو نمی‌تونی یه پرنده بی قابلیت
روهم ببینی . [مکث] میگن که من تورو می‌شناسم . درهمون
قدم اول ، این خودش یه توهینه . چون می‌تونم بهت بگم ، تورو
برای تف تورو ت انداختن هم بجا نمیارم . حتی از فاصله یک
مایلی ! [مکث] اوه ، این سرخرها ، وارد اینجا میشن و بوی
گندشون می‌پیچه این تو . به هوای تلکه کردن . در این خصوص

همه فنش و واردم . و اما درباره اینکه منومی شناسی . اینو چه جوری به خودت اجازه میدی ؟ به صاحب خونه ام هم گفتی . اونو بر آشفته کردی . به خیال خودت چیکار می خوای بکنی ؟ ما در اینجا راحت و آسوده جا افتادیم و صاحب خونه مون هم نظر خیلی خوبی نسبت به ما داره . ما مستأجر دلخواهش هستیم ، شما ها وارد میشین و اونو کلافه می کنین ، واسم منو می کشین وسط ! منظور از به میان آوردن اسم من و شوهرم چیه ؟ اسم ما رواز کجامی دونستی ؟ [مکث] این آخر هفته ای اونو رقصوندین ، ها ؟ اونو اینو رو اونو رکشوندین ، ها ؟ یه پیرمرد بدبخت نحیف که یه خونه آبرومند رومی گردونه . تموم شد ، کارش ساخته شد . راهتونو می کشین می آیین تو و اونو اینو رو و اونو هلش میدین ، واسم منو می کشین وسط . [مکث] پس یا الله . می گی که می خواستی منو ببینی . خب . من اینجا ، بالابیار یا کورتو گم کن . چی می خوای ؟

رایلی
رز

: من پیغامی براتون دارم .
: چی داری ؟ آقای رایلی ، ازکی می تونین برای من پیغامی داشته باشین ، وقتی که من شمارو نمی شناسم ، هیچ کی نمیدونه که من اینجا و من هم هیچ کی روبه هیچ ترتیبی نمی شناسم . خیال کردین که من آدم هپل هپوی زودباوری هستم . اینطور نیست ؟ خب حالا که تیرتون به سنگ خورده دل نمی کنین ؟
ول کر بابا برو . من اذین چیزا چش و گوشم پره . شما تنهایی هالو نیستین ، بلکه يك هالوی کوره ستین . و می تونین از همون راهی که اومدین برگردین . [مکث] چه پیغامی ؟ ازطرف چه کسی برای من پیغام گرفتی ؟ از کجا ؟

رایلی
رز

: پدرت می خواد که به خونه برگردی [مکث]
: خونه ؟

رایلی
رز

: بله .
: خونه ؟ حالا برو . یا الله . دیر شده . دیر شده .
: برای اومدن به خونه ؟

رایلی

رز : بس کن بابا ، نمی تونم اینو قبول کنم . چی میخوای ؟ چی
 میخوای ؟
 رایلی : سال ! (Sa1) بیابا به خونه . [مکث]
 رز : منو چی صدا کردی ؟
 رایلی : بیابا به خونه ، سال !
 رز : منوبه این اسم صدا نکن .
 رایلی : حالا بیا .
 رز : منوبه این اسم صدا نکن .
 رایلی : پس حالا تو اینجا هستی .
 رز : نه سال !
 رایلی : حالا تو رولمس می کنم .
 رز : به من دست نزن !
 رایلی : سال !
 رز : نمی تونم .
 رایلی : می خوام که توییای به خونه .
 رز : نه .
 رایلی : بامن .
 رز : نمی تونم .
 رایلی : منتظر شدم تا تو رو ببینم .
 رز : بله .
 رایلی : حالامی بینمت .
 رز : بله .
 رایلی : سال !
 رز : این اسم نه !
 رایلی : پس ، حالا . [مکث] پس ، حالا .
 رز : من اینجا بوده ام .
 رایلی : بله .
 رز : خیلی زیاد .

رایلی	: بله .
رز	: این روزها مایه دلخوریه . من هرگز خارج نمی شم .
رایلی	: نه .
رز	: من اینجا بوده ام .
رایلی	: حالا بیابانه خونه ، سال ! [زن چشمها ، پشت سر و شقیقه های مرد را با دست لمس می کند . برت می آید تو . درد رگه می ایستد بعد می رود طرف پنجره و پرده ها را می کشد . تاریک شده است . می آید وسط اتاق و زن را نگاه می کند .]
برت	: سالم برگشتم .
رز	: [می رود طرف برت] بله .
برت	: به سلامت برگشتم . [مکث]
رز	: دیر شده ؟
برت	: رانندگی تمیزی کردم . [مکث] به سختی ماشینو هدایت کردم : تا پایین . بیرون تاریک شده بود .
رز	: بله .
برت	: بعد به سختی ماشین رو برگردوندم . بیرون یخبندون سختی شده بود .
رز	: بله .
برت	: ولی من ماشینو روندم . [مکث] سریع هم روندم . [مکث] ماشینو لنگون لنگون جلو بردم . خوب بود . بعد برگشتم . جاده رو خوب می تونستم ببینم . هیچ ماشیننی توجاده نبود . یکی بود . حرکت نمی کرد . باهاش تصادف کردم . راهمو گرفتم و اومدم . تمام راهو اومدم . رفتم و دوباره برگشتم . اونا ازش بیرون اومدن . مستقیم پیش رومو گرفتم . هیچ مشکلی پیش نیومد . ماشین هم اشکالی نداشت . ماشین خوب بود . ماشین باهام رفت . هیچ اشکالی هم برام پیش نیاورد . من دستم رو به کار می گیرم . مثلاً اون ، من اونو در اختیار گرفتم . هر جا پیش بیاد میرم . ماشین منو برد به اونجا . اون منو آورد پس . [مکث]

سالم برگشتم . [صندلی را از میز می کشد کنار و در طرف چپ سیاه،
کاملاً نزدیک او ، می نشیند . برای چند لحظه سیاه را نگاه می کند
بعد با دست صندلی راحتی را می آورد بالا . سیاه می افتد کف
اناق و به آهستگی بر می خیزد]

رایلی
برت

: آقای هاد ، زنتون ...
: اکبیری ! [سیاه را می زند . با لگدمی اندازدش ، بعد ، چند بار
سرش را جلوی خوراکیز لگدمی زند . سیاه هنوز دراز به دراز
افتاده است . برت می رود بیرون . سکوت . رز در حالیکه چشمهایش
را گرفته است . ایستاده است .]

رز

: نمی توانم ببینم . من نمی توانم ببینم . من نمی توانم ببینم .
[صحنه سیاه می شود.]

برده می افتد

ترجمه: م . ف . آستیم

مستخدم ماشینی*

سن: اتاقی زیرزمینی. پای دیوار ته صحنه، دو بستر، گسترده است. بین دو بستر، يك دريچه بسته مخصوص سرویس، در دیوار تعبیه شده است. درست چپ دری هست که به آشپزخانه و دستشویی راهبر است. درست راست دری هست که به راهرو گشوده می شود.

در طرف چپ، روی یکی از بسترها، بن (Ben) دراز کشیده است و روزنامه می خواند.
گاس (Gus) روی بستر سمت راستی نشسته است و دارد- با مرارت و اشکال- بند کفشش را می بندد. هر دویشان شلوار، بند شلوار و پیراهن به تن دارند.
[سکوت]

☆ عنوان اصلی نمایشنامه هست: «The Dumb Waiter». این ترکیب اسمی است برای نوع آسانسور یا بالابر که برای انتقال غذا از آشپزخانه به طبقات بالتر مورد استفاده قرار می گیرد. لازم بود که عنوان فارسی نمایشنامه «آسانسور مطبخ» یا چیزی در این ردیف باشد، اما به ملاحظه آنکه، به علت عدم توجه مترجم دیگری، این نمایشنامه به اسم «مستخدم گیج و گنگ» (معنای تحت اللفظی **هنوان** انگلیسی) سرزبان فارسی زبانان افتاده بود. ناگزیر و برای جلوگیری از اشتباه و کمراهی خواننده این کتاب، عنوان «مستخدم ماشینی» را انتخاب کردیم تا هم دلالت بر معنی اصلی داشته باشد و هم شباهتی با اسم شایع شده نمایشنامه در ایران.

[گاس بند کفش را می بندد، برمی خیزد، خمیازه می کشد، و آرام راه می افتد به طرف دری که در سمت چپ هست. می ایستد، به پایین نگاه می کند، و پایش را تکان می دهد.]

بن روزنامه اش را پایین می گیرد و او را می نگرد. گاس زانو می زند، بند کفش را باز می کند و به آهستگی آن را از پا می کند. توی کفش را نگاه می کند و يك قوطی کبریت له شده از توی آن درمی آورد. لنگه کفش را می تکاند و امتحان می کند. نگاه گاس و بن باهم تلاقی می کنند. بن صدای تلغ تلغ ورق روزنامه را درمی آورد و آن را می خواند.

گاس قوطی کبریت را می گذارد توی جیب و خم می شود تا کفش را بپوشد. باز حمت بند کفش را می بندد. بن روزنامه را پایین می گیرد و او را تماشا می کند. گاس می رود به طرف دری که در سمت چپ هست، می ایستد و پای دیگرش را تکان می دهد. زانو می زند، بند کفش را باز می کند و با احتیاط کفش را از پا می کند. توی آن را نگاه می کند و يك پاکت سیگار له شده از توی آن در می آورد. لنگه دوم را می تکاند و امتحان می کند. نگاهشان به هم می افتد. بن - به ترتیب قبل - تلغ تلغ روزنامه را درمی آورد و می خواند. گاس پاکت سیگار را می گذارد توی جیب، خم می شود، کفش را به پا می کند و بندش را می بندد.]

[گاس، با حواس پرتی، راه می افتد به طرف چپ.]

[بن به تندی روزنامه را می بندد و می گذارد پایین، و به رفتار گاس خیره می شود. روزنامه را برمی دارد، تا قباز می افتد و مطالعه می کند.]

[سکوت.]

[زنجیر سیفون دستشویی - در طرف چپ - دوبار کشیده می شود، اما صدای جاری شدن آب از سیفون شنیده نمی شود.]

[سکوت.]

[گاس دوباره می آید تو؛ از طرف چپ. و در حالی که سر می خاراند، توی درگاهی مکث می کند. بن روزنامه را به تندی می بندد و می گذارد پایین.]

بن : د بیا!! [روزنامه را برمی دارد.] به این گوش بده! نظرت درباره این چیه؟ [اشاره می کند به روزنامه.] یه مرد هشتاد و هفت ساله می خواسته از خیابان رد بشه. ولی رفت. و اومد ماشین زیاد بوده. می بینی؟ نمی دیده که چه جوری داره خودشو می چپونه وسط اون شلوغی. بعدش هم با شکم رفته زیر یه کامیون.

گاس : چیکار کرده؟

بن : با شکم رفته زیر یه کامیون. یه کامیون نوشت افزا فروشی.

گاس : نه؟!

بن : کامیون هم راه افتاده و از روش رد شده.

گاس : بگو!

بن : اینها رو این تو نوشته.

گاس : دس وردار.

بن : همین کافیه که تورو به قی و دل پیچه بندازه، همچی نیس؟

گاس : کی به یارو گفته بود یه همچو کاری بکنه؟

بن : یه مرد هشتاد و هفت ساله که میره زیر ماشین!

گاس : باورکردنی نیس.

بن : همین تو چاپ شده.

گاس : باورکردنی نیس.

[سکوت.]

[گاس سر می جنباند و می رود بیرون. بن ناقباز می خوابد و مطالعه

می کند. درست چاپ، باردیگر زنجیر سیفون کشیده می شود، ولی

آب جاری نمی شود. بن با خواندن مطلبی که توی روزنامه نوشته

شده، سوت می کشد. گاس دوباره می آید تو.]

گاس : می خوام یه چیزی ازت پرسم.

بن : اون بیرون چیکار داری می کنی؟

گاس : خب، من فقط چیز...

بن : جای چطور شد؟

گاس : الان دارم میرم درست کنم.

بن
گاس

: خوب، زود باش، درستش کن.
: خب، همین حالا. [روی يك صندلی می نشیند. رفته است توی فکر.]
می خوام بگم که اونو همین حالا روی یه سکوی لمایی قشنگ خوابونده. از اون سکوهای راه راه. از اون کاشیکاری های سفید راه راه. [بن مطالعه می کند.] اینو می تونم بگم که خیلی قشنگه.
[بن، روزنامه را ورق می زند.] می دونی، مث دوره فنجون. حاشیه دور تا دورش. می بینی، بقیهش تماماً سیاه. بعدش هم نعلبکی سیاه، بجز درست اون وسطش، اونجاش که فنجون قرار می گیره، همونجاش سفیده. [بن مطالعه می کند.] می بینی، پس بشقابها مثل هم هستن. فقط بشقابها درست از وسطشون راه راه سیاه دارن، آره، من کاملاً با اون سکوهای کاشیکاری راه راه آشنا هستم.

بن : [هنوز دارد مطالعه می کند.] بشقاب واسه چی می خوای؟ تو که نمی خوای چیزی بخوری.

گاس

: من چندتایی بیسکویت آورده ام.

بن : خوب، بهتره زود اونارو بخوری.

گاس

: من همیشه چندتایی بیسکویت با خودم می آرم. یا کلوچه. می دونی که من نمی تونم چای بخورم اگه چیزی باهاش نخورم.

بن : خوب، پس چای رو درس کن دیگه، می جنبی یا نه؟ داره وقت می گذره.

[گاس پاکت سیگار له شده را در می آورد و آن را امتحان می کند]

گاس

: تو سیگار داری؟ گمونم سیگار من ته کشیده. [پاکت سیگار را

می اندازد بالا و به جلو خم می شود تا آن را از هوا بگیرد.]

امیدوارم این یکی کار زیاد طول نکشه. [با دقت نشانه می رود و

پاکت سیگار را. با تلنگر، پرت می کند به زیر بسترش.] آره،

می خواستم سؤالی ازت بکنم.

بن : [به تندی روزنامه را می گذارد پایین.] دیبا! دکی!

گاس : چی شده؟

- بن : یه بچه هشت ساله گربه‌ای رو کشته.
- گاس : دس وردار.
- بن : یه واقعیه. این یکی روچی میگی، ها؟ یه بچه هشت ساله یه گربه رو می‌کشه!
- گاس : این پسر بچه چه جوری همچو کاری کرده؟
- بن : یه دختر بچه بوده.
- گاس : خب، این دختر بچه چه جوری همچو کاری کرده؟
- بن : اون... [روزنامه را برمی‌دارد و می‌خواند.] این تو ننوشته‌ن.
- گاس : چرا ننوشته‌ن؟
- بن : یه دقیقه صبر کن اینجا می‌گه... داداش یازده ساله دختره از تو انباری شاهد واقعه بوده.
- گاس : ادامه بده!
- بن : این دیگه مسخره‌س.
- [مکث]
- گاس : شرط می‌بندم پسره این کارو کرده.
- بن : کدوم پسره؟
- گاس : برادره.
- بن : فکر می‌کنم راست میگی. [مکث.] [به تنیدی روزنامه را می‌گذارد پایین] اینو چی میگی، ها؟ یه جوجه پسر یازده ساله گربه‌ای رو می‌کشه و تقصیر رو می‌اندازه کردن آبجی هشت ساله‌ش! این خودش کافیه که... [با نفرت حرفش را قطع می‌کند و روزنامه را می‌قاپد.
- گاس برمی‌خیزد]
- گاس : چه وقت اون تماس می‌گیره؟ [بن مطالعه می‌کند.] اون چه وقت تماس می‌گیره؟
- بن : چی؟
- گاس : تو، خاطرت هس که اون مخزن چه وقت پر میشه؟
- بن : کدوم مخزن؟
- گاس : مال توالت.

بن : نه اون پرمیشه؟
گاس : وحشتناکه.

بن : خوب، چی شده؟
گاس : خیال می‌کنی چه بر سر اون اومده؟

بن : هیچی.
گاس : هیچی؟

بن : توپکش نقص پیدا کرده، همین.
گاس : چی چیش نقص پیدا کرده؟

بن : توپکش، توپک سیفون.
گاس : نه؟ واقعا؟

بن : این نظرمنه.
گاس : بگو! همچو فکری از خاطر من خطور نکرده بود.

[گاس به سمت بسترش متوجه می‌شود و تشک آن را فشار می‌دهد.]
من امروز چندون خواب راحتی نکردم، تو چطور؟ خیلی می‌خواد
که این یه رختخواب بشه. اگه یه پتو دیگه هم بود بد نبود. [متوجه
عکس می‌شود که روی دیوار هست.] ببین، این چیه؟ [می‌رود توی
نخ عکس.] کریکت بازها. «اولین یازده تا.» بن، تو اینو دیده
بودی؟

بن : [در حال مطالعه.] چی رو؟
گاس : اولین یازده تا.

بن : چی؟
گاس : اونجا، رو دیوار، عکسی از اولین یازده تا هست.

بن : اولین یازده تا چیه؟
گاس : [در حالی که عکس را مطالعه می‌کند.] اینجا چیزی نمیکه.

بن : اون جای چطور شد؟
گاس : همه شون به نظر من پیرمیان. [گاس در فرودست صحنه می‌پلکد،
مقابل را می‌نگرد، سپس دورتا دور اتاق را.] من دوس ندارم تو
این آشغال دونی سرکنم. اگه یه پنجره هم بود که آدم می‌تونست

بیرون رو ببینه بازحرفی نبود.

: پنجره می‌خوای چیکار؟

بن
گاس

: خب بن، دوس دارم به ذره چشم‌انداز داشته بایم. اون جوری وقت می‌گذره. [دورا تاق قدم می‌زند] می‌دونی، وقتی که هوا هنوز تاریکه وارد جایی میشی، پا می‌ذارى توی اتاقی که قبلا رنگشو ندیده‌ی، تمام روز رو می‌خواهی، کارتو می‌کنی، و دوباره شب که شد میری بیرون.

[مکث]

من میل دارم نگاهی به منظره بیرون بندازم. توی این کار، آدم هیچ وقت ازین شانسها نمی‌آره.

: مرخصیت رو داری که، مگه نه؟

بن
گاس

: فقط دوهفته دارم.

: [روزنامه را می‌گیرد پایین]. [منو کشتی. کسی که ندونه فکر می‌کنه تو هر روز کار می‌کنی. معمولا ما چقدر کار می‌کنیم؟ در هفته يك بار؟ داری از چی چی شکایت می‌کنی؟

: درسته، ولی باید همش گوش به زنگ باشیم، همچی‌زس؟ از ترس اونکه میادا پیغامی برسه نمی‌تونی از توخونه حم بخوری.

گاس

: تو هیچ می‌دونی دردت چیه؟

بن
گاس

: چی؟

: تو هیچ دلبستگی نداری.

بن

: من دلبستگی دارم.

گاس

: به چی؟ یکی از اون دلبستگیها تو بگو ببینم.

بن

[مکث.]

: من دلبستگی دارم.

گاس

: به من نیکاکن. من چه دلبستگی‌ای دارم؟

بن

: نمی‌دونم، چی؟

گاس

: من نجاری‌م رو می‌کنم. قایق عروسکی‌هام رو دارم. تو هیچ شده منو بیکار ببینی؟ من هیچ وقت بیکار نیستم. من برای اینکه

بن

وقت‌م روبه بهترین صورتش بگذروم، می‌دونم چه جوری پرش کنم.
بعدشم، هر وقت پیغامی بیاد من آماده‌م

گاس : توهیچوقت یک ذره حوصله‌ت سر نیومده ؟

بن : حوصله‌م سربباد، ازچی ؟

[سکوت]

[بن مطالعه می‌کند. گاس جیب‌کتش را ، که در بالای بستر آویزان
است، با دست جستجو می‌کند.]

گاس : سیکار داری؟ من تموم کرده‌م. [صدای سیفون مستراح می‌آید]

کار افتاد . [گاس می‌نشیند روی بسترش.] نه، منظورم اینه که،

می‌گم چینی لعابی کاسهٔ مستراح خوبه . چیزه . خیلی قشنگه .

ولی تقریباً تموم چیزی که در وصف اینجا می‌تونم بگم ، همینه .

از اون جای قبلی بدتره . آخرین جایی که بودیم یادت میاد ؟

دفعهٔ آخر رو می‌گم ، کجا بود ؟ اگلا اونجا یه رادیو بود . نه ،

شرافتی . به نظر نمی‌آد که این روزها او غم راحتی ما رو

داشته باشه .

بن : کی می‌خوای دست از زرزد کردن ورداری ؟

گاس : اگه مدت زیادی توی یه همچو جایی بمونی روماتیسم می‌گیری .

بن : ما زیاد این تو نمی‌مونیم . چای رودرس کن ، درس می‌کنی یا نه ؟

ظرف یه دقیقه باید دست به کار بشیم .

[گاس کیسهٔ کوچکی از کنار بسترش برمی‌دارد و از توی آن

بسته‌ای جای می‌آورد بیرون . امتحانش می‌کند و به بالا نگاه

می‌کند .]

گاس : اهه ، من می‌خواستم سؤالی ازت بکنم .

بن : حالا دیگه چه درگته ؟

گاس : واسه چیه امروز صبح ماشین رو وسط اون جاده متوقف

کردی ؟

بن : [روزنامه را می‌گیرد پایین.] فکر کردم تو خواب بودی .

گاس

: خواب بودم ، ولی وقتی که تو ماشین رونکه داشتی بیدار شدم .
تو اونو نگرش داشتی ، مکه نه ؟ [مکث] وسط اون جاده .
هنوز هوا تاریک بود ، به خاطر نمیاری ؟ من بیرونو نیگا کردم .
هوا به کلی مه گرفته و تاریک بود . من فکر ک کردم شاید تو
میخواستی بخوابی ، ولی توصاف نشسته بودی ، مث اینکه منتظر
چیزی بودی .

بن

: من منتظرهیچی نبودم .

گاس

: من باید دوباره خوابم برده باشه . همئاین کارا واسه چی بود ؟
تو چرا ایستادی ؟

بن

گاس

: [روزنامه را برمی دارد .] خیلی زود اومده بودیم .
: زود ؟ [برمی خیزد .] منظورت چیه ؟ مکه بهما تلفن نکردند که
باید کاررو فوراً شروع کنیم ؟ ما هم همین کارو کردیم .
فی الفور زدیم بیرون . با این ترتیب چه جوری میشه خیلی زود
اونجا رسیده باشیم ؟

بن

گاس

: [به آهستگی .] کی تلفن رو جواب داد ، تو یا من ؟
: تو .

بن

گاس

: خیلی زود اومده بودیم .
: آخه واسه چی خیلی زود ؟ [مکث] منظورت اینکه قبل از
اینکه ما بیایم تو کسی باید خارج می شد ؟
[وسایل بسترش را امتحان می کند .] خیال می کردم این ملافه ها
چندون سفید به چشم نیان . گمون می کردم مختصری رنگشون
مات باشه . امروز صبح که وارد شدیم ، چنون خسته بودم که
نمی توانستم توجهی به این چیزا داشته باشم . هی ، این خودش
یه جور سوء استفاده س ، مکه نه ؟ من نمی خوام توی ملافه های
جوروا جور بخوابم . بهت که گفتم ، وضع هر روز که تر میشه .
می خوابم بکم ، همیشه ، تا حالا ، ملافه هامون تمیز بوده . من به
این نکته توجه داشتم .

بن : از کجا می‌دونی که اون ملافه‌ها تمیز نبوده‌ن ؟
گاس : منظور ؟
بن : توجه‌جوی می‌دونی که اونها تمیز نبوده‌ن ؟ تو تموم روز رو تو اونها بوده‌ی ، نبودی مگه ؟
گاس : چی ؟ می‌خوای بگی که از بدن من چرک شده‌ن ؟ [ملافه‌ها را می‌بوید].
بعاله . [به آرامی می‌نشیند روی بستر.] کمون همین طوره ، می‌تونه چرک تن من باشه . مشکل بشه گفت مشکل اینجاس که من راست-راستکی نمی‌دونم چرک تنم چه جوریه .
بن : [اشاره به روزنامه .] زکی سه !
گاس : اهه ، بن .
بن : زکی سه !
گاس : بن .
بن : چیه ؟
گاس : ما توی چه شهری هستیم ؟ من فراموش کرده‌م .
بن : بهت گفته بودم بیرمنگام (Birmingham)
گاس : بگو! [با اشتیاق گرداگرد اتاق را نگاه می‌کند .] توی میداندزه .
(Midlands) دومین شهر بزرگ بریتانیای کبیر . هرگز فکرشو نمی‌کردم . [بشکن می‌زند.] هی ، امروز جمعه‌س ، اینطور نیس ؟ فردا میشه شنبه .
بن : خوب ، منظور ؟
گاس : [تهییج شده.] می‌تونیم بریم و بازی ویلا، (The Villa) رو تماشا کنیم
بن : اونا جای دیگه بازی می‌کنن .
گاس : نه ، جای دیگه‌ن ؟ بخشش کی هی ! چه حیف شد .
بن : به هر حال ، ما وقت شو نداریم . ما اومده‌یم که صاف برگردیم .
گاس : خب ، در گذشته هم همین کار رو کرده‌یم ، اینطور نیس ؟ توقف اضافی کمی داشته‌یم ویه بازی رو تماشا کرده‌یم ، این کار رو نکرده‌یم ؟ محض یه خورده استراحت .

بن : همقطارکارها سخت و پیچیده شده . اوضاع پیچیده و سخته .
[گاس، پیش خود، با دهان بسته می‌خندد.]

گاس : من به دفعه بازی «ویلا» رو توی به مسابقه نهایی دیدم . حالا
کی تیم مقابل بود؟ پیراهن های سفید . درهاف‌تایم اول يك به يك
مساوی بود . هرگز اینو فراموش نمی‌کنم . تیم حریف با به پنالتی
برنده شد . چه نمایشی بود! آره ، به پنالتی مشکوک و بحث انگیز
بود . بحث انگیز . به هر حال ، اونا دو به يك شکست خوردند ؛
به همون خاطر . خودت هم اونجا بودی .

بن : من نبودم .
گاس : بعله ، خودت هم بودی . تو اون پنالتی مشکوک رو به خاطر
نمیاری ؟

بن : نه .
گاس : اون رفتش درست وسط محوطه . بعدش اونا گفتند که داشت بازی
در می‌آورد . من خودم فکر نمی‌کردم که دسته دیگه اون رولمس
کرده باشن . ولی داور پنالتی رو گرفت .
بن : دستشون به اون نخورد ! درباره چی داری صحبت می‌کنی ؟ اونو
نقش زمین کردن !

گاس : «ویلا» نه . تیم «ویلا» همچو بازی رونی‌کنه .

بن : این صحبت رو ول کن . [مکث .]

گاس : اممم... باید همین‌جا بوده باشه . توی بیرمنگام .

بن : باید چی ؟؟

گاس : «ویلا» . باید همین‌جا بوده باشه .

بن : اونا جای دیگه بازی می‌کردن .

گاس : برای اینکه تو می‌دونی تیم مقابل چه تیمی بود ؟ تیم «اسپرز»
(Spurs) بود . تیم «تاتنام هاتسپر» (Tottenham Hotspur)
بود .

بن : خوب ، چی می‌خواهی بگی ؟

- گاس : ما هیچوقت توی تاتنام کاری نکرده‌یم .
- بن : تو از کجا می‌دونی ؟
- گاس : من باید اونجا رو یادم می‌موند . [بن ، از روی بستر ، می‌چرخد تا او را نگاه کند .]
- بن : منو نخندون ، ممکنه ؟ [بن ، توی بسترش به حال اول می‌چرخد و مطالعه می‌کند ، گاس خمیازه می‌کشد و در وسط خمیازه صحبت می‌کند .]
- گاس : اون کی می‌خواد تماس بگیره ؟ [مکث .] آره ، خیلی دوس دارم یه مسابقه فوتبال دیگه ببینم . من همیشه تماشاچی باحرارت فوتبال بوده‌م . موافقی که تا این جاییم ، فردا بریم مسابقه «اسپرز» رو ببینیم ؟
- بن : [با لحنی بی‌حالت .] اونا جای دیگه بازی می‌کنن .
- گاس : کی‌ها ؟
- بن : تیم «اسپرز» .
- گاس : خب ، پس باید همین‌جا بازی داشته باشن .
- بن : اینقدر خنک نباش .
- گاس : اگه فرار باشه جای دیگه بازی داشته باشن ، باید همین‌جا باشه دیگه . باید با تیم «ویلا» بازی داشته باشن .
- بن : [با لحنی بی‌حالت .] ولی تیم «ویلا» در جای دیگه بازی دارن .
- گاس : [مکث .] یه پاکت از درسمت راست به درون می‌سرد . گاس آن را می‌بیند و در حال نگاه کردن به آن ، به پامی خیزد .
- گاس : بن .
- بن : جای دیگه . اونا همه شون جای دیگه بازی دارن .
- گاس : بن ، این‌جا رو باش .
- بن : چی ؟
- گاس : نیکا کن .
- بن : [بن سرش را برمی‌گرداند و پاکت را می‌بیند . و می‌ایستد .]
- بن : اون چی چیه ؟

- گاس : نمی‌دونم .
- بن : از کجا اومد ؟
- گاس : از زیر در
- بن : خوب ، چی هست ؟
- گاس : نمی‌دونم . [به پاکت خیره می‌شوند .]
- بن : ورش دار .
- گاس : مقصودت چیه ؟
- بن : ورش دار ! [گاس یواش می‌رود به طرفی پاکت . خم می‌شود و برش می‌دارد .] اون چیه ؟
- گاس : يك پاکت .
- بن : روش چیزی نوشته ؟
- گاس : نه .
- بن : درش بسته‌س ؟
- گاس : آره .
- بن : بازش کن .
- گاس : چی ؟
- بن : بازش کن ! [گاس سر پاکت را می‌گشاید و توی آنرا نگاه می‌کند .]
- توش چی هست ؟
- [گاس دوازده دانه چوب کبریت توی دستش خالی می‌کند .]
- گاس : کبریت .
- بن : کبریت ؟
- گاس : آره .
- بن : به‌من نشون بده ببینم . [گاس پاکت را به او رد می‌کند . بن آنرا واری می‌کند .] هیچی روش ننوشته . حتی يك کلمه .
- گاس : خنده داره ، نه ؟
- بن : از زیر در اومد تو ؟
- گاس : باید انداخته باشندش .
- بن : خوب ، بجنب .

گاس : کجا بجنبم ؟
بن : دررو باز کن بین بیرون کسی رو می تونی ببینی .
گاس : کی ، من ؟
بن : بجنب ! [گاس ، بن را خیره می نگرد ، کبریت ها را می گذارد
آوی جیب ، می رود به طرف بسترش و رولوری از زیر متکادر می-
آورد ، می رود به طرف در ، آن رامی گشاید ، بیرون را می نگرد
ود : را می بندد.]
گاس : هیچکی نیست . [رولور را سر جایش می گذارد]
بن : چتی چی دیدی ؟
گاس : هیچی .
بن : باید خیلی تروفرز بوده باشه . [گاس کبریت ها را از جیب در
می آورد و به آنها نگاه می کند .]
گاس : خب ، اینها به درد می خورن .
بن : آره
گاس : به درد نمی خورن ؟
بن : آره ، تو که همیشه تموم می کنی ، مگه نه ؟
گاس : همیشه .
بن : خوب ، پس به درد می خورن .
گاس : آره .
بن : به درد نمی خورن ؟
گاس : آره ، می تونم به کاریشون بکنم . می تونم خوبم باهاشون
کاری بکنم .
بن : پس می تونی ، ها ؟
گاس : آره .
بن : چرا ؟
گاس : هیچی نداریم .
بن : خوب ، حالا که چند تا گیرت اومده ، اینطور نیست ؟
گاس : حالا می تونم زیر کتری رو روشن کنم .

بن : بعله ، تو که همیشه کبریت گدایی می کنی . حالا چند تا داری ؟

گاس : در حدود دوازده تا .

بن : خوب ، پس گمشون نکن . قرمر هم هستن . حتی به جعبه هم احتیاج نداری . [گاس گوشش را با يك کبریت می خاراند .]

[بن دست او را پس می زند .] هدرشون نده ! برو ، برو روشنش کن .

گاس : ها ؟

بن : برو روشنش کن .

گاس : چی رو روشن کنم ؟

بن : زیر کتری رو .

گاس : منظورت اجاق گازه .

بن : کی منظورش اجاق گازه ؟

گاس : تودیکه .

بن : [چشمهایش تنگ می شود.] مقصودت چیه که منظورم اجاق گازه ؟

گاس : خب دیکه ، منظورت همونه ، مکه نه ؟ اجاق گاز .

بن : [با قدرت.] من اگه میکم برو زیر کتری رو روشن کن ، منظورم اینکه برو زیر کتری رو روشن کن .

گاس : آخه تو چه جوری می تونی زیر کتری رو روشن کنی ؟

بن : این یه جور فرم بیانه ! زیر کتری رو روشن کن . این یه فرم بیانه !

گاس : من هر گز همچو چیزی نشنختم .

بن : زیر کتری رو روشن کن ! این بین همه مصطلحه !

گاس : فکرمی کنم تو غلط اونو استعمال می کنی .

بن : [تهدید کنان .] مقصود ؟

گاس : مردم میگن کتری رو باربذار .

بن : [قاطع .] کیه میگوین ؟ [در یکدیگر خیره می شوند ، به اشکال

و تند تنفس می کنند. باسنجیدگی.] من توی تمام زندگیم نشنیده‌م که کسی بگه کتری رو بار بذار.

گاس

: شرط می بندم که مادرم همین طو رعادت داشت بگه .

بن

: مادرت ؟ آخرین باری که مادرت رو دیدی کی بود ؟

گاس

: نمی دونم ، در حدود ...

بن

: خوب ، پس برای چی داری ازمادرت حرف می زنی ؟ [یکدیگر

را نگاه می کنند :] گاس ، من سعی نمی کنم حرف حسابی رو قبول

نکنم . فقط سعی دارم که چیزی رو برای تو روشن بکنم .

گاس

: درسته ، ولی . .

بن

: اینجا بزرگتر کیه ، تو یا من ؟

گاس

: تو .

بن

: گاس ، من فقط مواظب چیزهای مورد توجه تو هستم . همقطار ، تو

باید چیز یاد بگیری .

گاس

: درسته ، ولی من هیچوقت نشنفتم

بن

: [باشدت و حرارت .] هیچ کس نمیکه گاز رو روشن کن! چی گاز

رو روشن می کنه ؟

گاس

: چی گاز رو ... ؟

بن

: [با بازوی دراز شده ، با دو دست ، گلو ی اورا می گیرد .]

الاغ جون، کتری! [گاس دست اورا از گلویش دور می کند.]

گاس

: درسته ، خیلی خوب ، خیلی خوب. [مکث.]

بن

: خوب، منتظر چی هستی ؟

گاس

: میخوام ببینم اونا روشن می شن ؟

بن

: چی ؟

گاس

: کبریتها . [قوطی کبریت له شده را در می آورد و سعی می کند

کبریت را بگیراند .] نخیر . [قوطی کبریت را می اندازد زیر

بستر . بن ، او را خیره می نگرد . گاس پایش را بالا می آورد.]

می‌خوای این‌طور روشنش کنم؟ [بن خیره شده است. گاس کبریت را به کفشش می‌کشد و آن را می‌گیراند.] بفرمایین!

بن : [باکالت و بی‌زاری.] تورو به عیسی مسیح اون کتری لعنتی رو بذار بذار. [بن می‌رود طرف بسترش، ولی وسط راه با توجه به حرفهایی که زده است، توقف می‌کند و تا نیمه بر می‌گردد. یکدیگر را نگاه می‌کنند. گاس از سمت چپ خارج می‌شود. بن روزنامه را پایین — روی بسترش — می‌اندازد و می‌نشیند رویش. سرش را بین دستها گرفته است.]

گاس : [در حال داخل شدن.] شیر گازش بازه.

بن : چی؟

گاس : اجاق. [می‌رود به طرف رختخوابش و می‌نشیند.] تو این فکر می‌کنی که امشب چه کسی می‌تونه باشه. [سکوت.] آه، دن می‌خواستم از تو یه چیزی بپرسم.

بن : [پاهایش را می‌کشد توی بستر.] وای، به خاطر مسیح ول کن.

گاس : نه. داشتم ازت چیزی می‌پرسیدم. [بر می‌خیزد و می‌نشیند روی بستر بن.]

بن : واسه چی روی رختخواب من می‌شینی؟ [گاس می‌نشیند.] چه ات شده؟ همیشه خدا داری یه چیزی از من سؤال می‌کنی. چه مرگته؟

گاس : هیچی.

بن : توهیچوقت عادت نداشتمی این همه سؤال لعنتی از من بکنی. چه بلایی سرت اومده؟

گاس : نه، دن فقط توفکرش بودم.

بن : توفکرش بودن بسه. کاری پیدا کردی که انجاءش بدی. چرا سراغ کارت نمیری و خفه نمیشی؟

گاس : تو همین فکر بودم.

- بن : چی ؟
- گاس : همین کاردیگه .
- بن : کدوم کار ؟
- گاس : [بانوعی پرسندگی .] فکر می کردم تو شاید چیزی بدونی .
- [بن اورا نگاه می کند] فکر کردم شاید تو ... یعنی ... توهیچ ایده ای نداری ... امشب چه کسی می تونه باشه ؟
- بن : کی چی باشه ؟ [یکدیگررا خیره نگاه می کنند .]
- گاس : [باکندی و کشیدگی .] چه کسی می تونه باشه ؟ [سکوت]
- بن : خیال می کنی حالت خوب باشه ؟
- گاس : مطمئناً .
- بن : بروچای رو درست کن .
- گاس : آره ، حتماً . [گاس خارج می شود، بن از پشت سر رفتن اورا نگاه می کند . سپس . رولورش را از زیر متکا در می آورد و آن را برای اطمینان از داشتن گلوله آرمایش می کند . گاس مجدداً وارد می شود .] گازنیست !
- بن : خوب، چه اش شده ؟
- گاس : یه کنتور اونجاس !
- بن : من پولی ندارم .
- گاس : منم بهم چنین !
- بن : باید صبر کنی .
- گاس : برای چی ؟
- بن : تا ویلسن بیاد .
- گاس : اون نباید بیاد . فقط باید پیغام بفرسته . اون همیشه نمیداش .
- بن : خوب، تو باید بدون اون کار تو بکنی ، نمی خوای ؟
- گاس : ای داد !
- بن : تو بعداً یه فنجون چای می خوری . چها ت شده ؟
- گاس : من دوس دارم قبلا یه جای بخورم . [بن رولور را به طرف چراغ بالا

می‌گیرد و آن را برق می‌اندازد.]

بن : به هر حال بهتره خودتو حاضر کنی ،

گاس : خب، چی می‌دونم، می‌دونم، یه کمی برای بودجه من زیادیه. [يك بسته جای از روی رختخواب برم دارد و می‌گذارد توی کیف.] امیدوارم، به هر حال، اگه اون باید بیاد، يه يك شیلینگی داشته باشه. حقشه که داشته باشه. از همه چی گذشته، اینجا جای اونه، اون می‌تونست نگاه بکنه که به اندازه درست کردن یه فنجان چای گاز باشه.

بن : منظورت جیه که میگی اینجا جای اونه؟

گاس : خب، مگه نیست؟

بن : او احتمالاً فقط اینجا رو اجاره کرده. لازم نیست که اینجا حتماً جای خودش باشه.

گاس : می‌دونم که اینجا جای خودشه. شرط می‌بندم که همه خونه مال اونه. او حتی برای همچو وقتی گاز هم باقی نگذاشته. [گاس می‌نشیند روی بستر خودش.] حتماً اینجا مال خودشه. بقیه جاها رو هم ببین. توبه! نآدرس میای، یه کلید هست، یه قوری هست، و دیوارالبشری هم این دور و ورا نیست... [مکث می‌کند.] هه... حتی کسی صدایی نمی‌شنفه، هرگز فکرشو کرده‌ی؟ هیچوقت شکایتی هم نداشتیم، داشتیم؟ سروصدایی زیادی یایه همچو چیزهایی؟ هرگز حتی يك شب هم نمی‌بینی، می‌بینی؟ غیر از اون مرتیکه که قراره بیاد. هیچ توجه کرده‌ی؟ خیال می‌کنم دیوارها عایق صدا باشه. [دیوار بالای سر بستر را لمس می‌کند.] همیشه گفت. همه کاری که می‌تونن بکنن منتظر شدن، آها؟ ویلسن بیشتر وقتها هم به خودش زحمت اینو نداده که خودی نشون بده.

بن : چرا باید همچو کاری بکنه؟ او آدم خیلی گرفتاریه.

گاس : [متفکرانه.] من اونو، ویلسن رو، آدمی دیدم که مشکل میشه باش حرف زد. بن، تو اینو می‌دونی؟

بن : دور شو خیط بکش، ممکنه؟ [مکث.]

گاس : چندتا مطلب هست که می‌خوام از اون پرسیم. ولی وقتی اون می‌

بینم، اصلاً نمی‌تونم دور و دور اون مطالب برم. [مکث.] داشتم درباره آخرین مطلب فکرمی کردم.

بن : کدوم آخرین مطلب؟

گاس : دختره. [بن روزنامه‌ای را که در دست دارد مچاله می‌کند.] در حال برخاستن، به پایین می‌نگرد و به بن. [چند بار این روزنامه رو می‌خونی؟] بن روزنامه را اند می‌گذارد پایین و برمی‌خیزد.

بن : [خشمگینانه] مقصود؟

گاس : داشتم فکرمی کردم تو چند بار باید ...

بن : داری چیکار می‌کنی، ازمن انتقاد می‌کنی؟

گاس : نه، من فقط

بن : اگه مواظب رفتارت نباشی یکی می‌خواهونم در گوشت.

گاس : بن، حالا نیگا کن ...

بن : جایی رو نیگا نمی‌کنم! [خطاب به دیوار] من چند دفعه ...! آزادی لعنی!

گاس : منظورم این نبود.

بن : همقطار، توفقط منظورت همین بود. همین، فقط همین. [بن برمی‌گردد روی بستر.]

گاس : من فقط به اون دختره فکرمی کردم، همین. [گاس می‌نشیند روی

بستر خودش] چندون سر و بری هم نداشت، می‌دونم، اما با این همه،

هر چند که کثافتکاری بود، نبود؟ چه کثافتکاری بی . به خدا، چیز

کثافتی مث اون یکی به یاد ندارم. زنها، به نظر نمیاد که مث

مردها خودشونو نگه دارن. جنمشان شل تره. خودشو ول کرد،

ها؟ اسمشو نمی‌شه ول شدن گذاشت. گوساله! ولی می‌خواستم از تو بپرسم.

[بن می‌نشیند و چشمهایش را گرد می‌کند] بعد از رفتن ما کی

اینجارو تمیز می‌کنه؟ این مطلب کنجکاوم کرده. کی کار تمیز

کردن اینجارو انجام میده؟ ممکنه اصلاً تمیز نکنن. احتمال داره

اونو را همین طور ول کنن. ها؟ توجی فکر می‌کنی؟ چند تا کار

انجام دادیم؟ ای داد، نمی‌تونم بشمارمشون. اگه بعد اینکه ما رفتیم

دست به هیچی نزنن چی؟

بن : [رحیمانه] احمق! تو خیال می کنی ما تنها شعبه ایـن مؤسسه هستیم؟ کمی سر عقل بیا. اونا برای هر چیزی اداره ای دارن

گاس : حتی برای نظافتچی و این جور چیزها هم ؟
بن : خرفت!

گاس : نه، اون دختره باعث شد که فکر کنم...

[سر و صد او تغ تغ بلندی در اثر افتادن چیزی در برآمدگی بین دو بستر — که در دیوار هست — به وجود می آید. آن دو رولورهاشان رامی قاپند، از جا می پرند، و رو به دیوار می کنند. سکوت. یکدیگر را نگاه می کنند. بن به تندی دیوار را نشان می دهد. گاس با احتیاط نمی رود طرف دیوار. با اسلحه اش به دیوار می رند. دیوار پوک است. بن می رود طرف بالای بسترش. در حالی که اسلحه اش را کج گرفته است گاس اسلحه را می گذارد روی بسترش و آرام با دست می کوبد روی تخته کوبی ای که در دیوار هست. در طول قسمت پایین و در وسط تخته کوبی این کار را می کند. لبه دريچه ای را پیدای کند. تخته موجود در دیوار را بالا می کشد. دريچه سرویس آشپزخانه پیدا می شود، يك آساز سورمطح. يك جعبه پهن به قرقره وصل شده است. گاس توی جعبه را نگاه می کند. از توی آن يك تکه کاغذ در می آورد.]

بن : اون چیه؟

گاس : یه نگاهی بهش بنداز.

بن : بخونش.

گاس : [می خواند.] دو استیک آبدار با سیب زمینی سرخ کرده. دو پودینک

ساگو. دو چای بدون قند.

بن : بذار ببینم. [کاغذ را می گیرد]

گاس : [به خودش.] دو چای بدون قند.

بن : ۲۲۲۲.

- گاس : راجع به این چه فکر می‌کنی ؟
- بن : خب... [جعبه می‌رود بالا . بن رولورش را قراول می‌رود]
- گاس : بهمون فرصتی بدین ! اونها عجله دارن ، اینطور نیست ؟
- [بن مجدداً یادداشت را می‌خواند . گاس از بالای شانه او نگاه می‌کند.] این یه کمی ... این یه کمی خنده داره ، این‌طور نیست ؟
- بن : [به تندی .] نه . هیچ خنده نداره . ممکنه اینجا قبلاً مورد استفاده یه کافه بوده ، همین . طبقه بالا . این جور جاها زود به زود دست به دست میشن .
- گاس : يك کافه ؟
- بن : بعله .
- گاس : چی ؟ منظورت اینه که این پایین آشپزخانه بوده ؟
- بن : آره ، اینجاها شبانه دست به دست می‌گردن . برجیده میشن . می‌دونن ، کسانی که اینجاها رو اداره می‌کنن ، پی می‌برن که براشون دخل نمی‌کنه ، دست و پاشونو جمع می‌کنن و میرن .
- گاس : می‌گی اونایی که اینجا رو می‌گردوندن دیدن صرف نمی‌کنه و رفته ؟
- بن : قطعاً .
- گاس : خب ، حالا کی اینجا رو گرفته ؛ [سکوت.]
- بن : مقصود ؟ که میگن حالا کی اینجا رو گرفته ؟
- گاس : حالا کسی گرفته تش ؟ اگه اونا که می‌گردوندن رفتن ، کی اومده ؟
- بن : خوب ، این بستگی داره به ... [جعبه باسرو صدا می‌آید پایین . بن رولورش را نشانه می‌رود . گاس می‌رود طرف جعبه و يك تکه کاغذ از تویش در می‌آورد.]
- گاس : [می‌خواند.] سوپ روز . پیاز و جگر . شیرینی مربائی . مکث . گاس به بن نگاه می‌کند . بن یادداشت را می‌گیرد و می‌خواند . به آرامی قدم می‌زند به طرف دریچه . گاس به دنبالش

می‌رود. بن توی دریچه را نگاه می‌کند، بی اینکه بالای آن را نگاه کند. گاس دستش را می‌گذارد روی شانه بن. بن دست او را پس می‌زند. گاس به علامت سکوت انگشتش را می‌گذارد روی دهانش. خم می‌شود روی دریچه و به نرمی بالا را نگاه می‌کند. بن با نوعی هشدار او را به کناری پرت می‌کند. بن نگاهی به یادداشت می‌اندازد. رولورش را می‌اندازد روی بستر و مصممانه صحبت می‌کند.

بن : بهتره چیزی بفرستیم بالا .
گاس : اهه ؟

بن : بهتره چیزی بفرستیم بالا .
گاس : اوه ! بله . بله . ممکنه حق تو باشه . [هر دو در حالت آسودگی حالی از تصمیم.]

بن : [با عزم جزم .] زود ! توی اون ساك چی داری ؟
گاس : چیز زیادی نیست . [گاس می‌رود طرف دریچه و توی آن فریاد می‌زند.] يك دقیقه صبر كن !

بن : اون كارو نكن ! [گاس محتویات ساك را بررسی می‌کند و آنها را يك يك در می‌آورد.]

گاس : بیسکویت . یه تیکه شکلات نصف بطری شیر .
بن : همش ؟

گاس : بسته‌چای .
بن : خوبه .

گاس : چای را نمی‌تونیم بفرستیم . این همه چایی یه که داریم .
بن : باشه ، گاز که نیست . کماری نمی‌تونی بدهاش بکنی ، می‌تونی ؟

گاس : شاید ، اونجا بتونن ، برامون یه سكه يك شیلینگی بفرستن پایین .

بن : دیگه چی اون توهست ؟
گاس : [توی ساك را می‌گردد.] يه كيك اكلس . (Eccles)

بن : به کیک اگلس ؟
گاس : آره .
بن : هیچ بهمن نگفته بودی که کیک اگلس داری .
گاس : نگفته بودم ؟
بن : واسه چی فقط یکی ؟ یکی هم برای من نیاورده ی ؟
گاس : فکر نمی کردم تو علاقه ای به این چیزا داشته باشی .
بن : خوب ، به هر صورت نمی تونی به کیک بفرستی بالا .
گاس : چرا نمی شه ؟
بن : یکی از اون بشقابها رو برو بیار .
گاس : خیلی خوب . [گاس می رود به طرف در سمت چپ ، و می ایستد .]
بن : پس مقصود اینه که می تونم کیک رو نیکر دارم ؟
گاس : نیکرش داری ؟
بن : خب ، اونا که نمی دونن ما اونی نیکرش داشته ایم ، می دونن ؟
بن : مسئله این نیستش .
گاس : نمی تونم نیکرش دارم ؟
بن : نه ، نمی تونی . ظرف رو بیار .
[گاس از طرف چپ می رود بیرون . بن توی ساک را نگاه می کند . از توی آن يك بسته چیپس در می آورد . گاس با يك بشقاب می آید تو]
[در حال برداشتن چیپس ، با لحنی متهم کننده .] اینا از کجا اومده ن ؟
گاس : چی ؟
بن : این چیپس از کجا اومده ؟
گاس : اونی که پیداش کردی ؟
بن : [می زند روی شانه اش .] طفلکم ! بازی کثیفی داری می کنی !
گاس : من اونی فقط با آبجو می خورم !
بن : درست ، از کجا می خواستی آبجو گیر بیاری ؟
گاس : اونی که داشته بودم تا آبجو گیر بیاد .

بن : این رو به یاد خواهم داشت . همه چیز رو بذار توی بشقاب .
[همه چیز را کپه می‌کنند توی بشقاب . جعبه بدون سینی کشیده
می‌شود بالا.] به دقیقه صبر کن ! [می‌ایستند .]
گاس : رفته بالا .

بن : همه‌ش تقصیر تو احمق ، بچه بازی درمی‌آری .
گاس : حالا باید چیکار کنیم ؟
بن : صبر می‌کنیم تا دوباره بیاد پایین . [بن بشقاب را می‌گذارد روی
بستر ، قاب طپانچه‌اش را به شانه حمایل می‌کند ، و می‌پردازد به
بستن کراواتش.] بهتره حاضر بشی . [گاس می‌رود به طرف
رخته‌خوابش ، کراواتش را می‌بندد و شروع می‌کند به میزان
کردن قاب طپانچه‌اش.]

گاس : هی ، بن .
بن : چیه ؟
گاس : اینجا چه اتفاقی داره می‌افته ؟ [مکث.]
بن : منظورت چیه ؟
گاس : اینجا چه جوری می‌تونه به کافه باشه ؟
بن : قبلاً به عنوان کافه از اینجا استفاده می‌شده .
گاس : تو اجاق گاز رو دیده‌ی ؟
بن : اجاق گاز چشه ؟
گاس : اون فقط به اجاق سه شعله‌س .
بن : خب ، که چی ؟
گاس : خب دیگه ، همیشه که روی به اجاق سه شعله چیز زیادی پخت
و پز بشه ، مخصوصاً در هم‌چو جای شلوغی .

بن : [باتندخویی.] برای این خاطره که سرویس آهسته‌سورت می‌گیره !
[بن جلیقه‌اش را می‌پوشد.]

گاس : آره خوب ، ولی وقتی ما اینجا نیستیم چطور میشه ؟ اونوقت
چکار می‌کنن ؟ این همه دستور غذا میاد پایین و هیچی فرستاده
نمیشه بالا . ممکنه همین جریان تا سالها ادامه پیدا بکنه .

[بن گتش را برس می‌زند.] وقتی که ما بریم چه اتفاقی می‌افتد؟
 [بن گتش را می‌پوشد.] اونا چندون کاری نمی‌تونن بکنن .
 [جعبه پایین می‌افتد . آنها برمی‌گردند . گاس می‌رود طرف
 دریچه و یک یادداشت برمی‌دارد .]
 [می‌خواند .] ماکارونی پاستی‌تسیو (Macaroni Pastitsio)
 اورمیتا ماکارونادا . (Ormitha Macarounada) .

بن : چی بود ؟
 گاس : ماکارونی پاستی‌تسیو . اورمیتا ماکارونادا .
 بن : غذای یونانی .
 گاس : نه .
 بن : خودشه .
 گاس : غذای اشرافیه .
 بن : بجنب تا کشیده نشده بالا [گاس بشقاب را می‌گذارد توی
 جعبه .]
 گاس : [ازسوراخ دریچه خطاب به بالا.] سه تا بیسکویت مک وینی و
 پرایس . یک دانه رد لایبل لاینز . یه چیپس اسمیث . یه کیک اکلس .
 یه کیک گردویی با میوه .
 بن : مال کادپری .
 گاس : [به بالای دریچه] مال کادری !
 بن : [شیر را می‌دهد دست گاس.] یک شیشه شیر .
 گاس : [به بالا.] یک شیشه شیر ! نیم بطر ! [به برج‌ب‌نگاه می‌کند .] لبنیات
 اکسپرس . [شیشه شیر را می‌گذارد توی جعبه .] [جعبه می‌رود بالا .]
 تمام شد !
 بن : نباید اون جوری داد می‌زدی !
 گاس : چرا نباید ؟
 بن : همچو چیزی تا حالا نشده . [بن می‌رود به طرف رختخوابش]
 خوب ، به هر حال ، مث اینکه تا اینجا بشد نشده .
 گاس : هی ، تو اینطور فکر می‌کنی ؟

بن : لباس تو بیوش، ممکنه؟ هر لحظه ممکنه خبر برسه.
[گاس جلیقه اش را می پوشد . بن دراز می کشد و سقف را نگاه می کند .]

گاس : اینجا همچو جائیه . نه چای و نه بیسکویت .
بن : همقطار ، خوردن تنبلیت می کنه تو داری تنبل می شی ، اینو می دونی ؟ تو که نمی خوای توی کار خودت سست بشی .

گاس : کی ، من ؟

بن : شلی ، رقیق . شل !

گاس : من ؟ شلم ؟

بن : اسلحه تو امتحان کرده ی ؟ تو حتی اسلحه خودتو واری نکرده ی .
به هر صورت ، این شرم آورده . تو واسه چی هیچ وقت اونو برق نمیندازی ؟ [گاس طپانچه اش را با نمد پرداخت می کند . بن يك آینه جیبی در می آورد و کراواتش را میزان می کند .]

گاس : توی فکرم که آشپز کجاس . باید چندتایی باشن که بتونن از پس کارشون بر بیان . شایدم چندتای دیگه اجاق گاز داشتهن . اِهه !
احتمال داره که یه آشپز خونه دیگه توی راهرو باشه .

بن : البته که هس ! هیچ می دونی برای درست کردن «اورمیتاما کارونادا» چه چیز هایی لازمه ؟

گاس : نه ، چی لازمه ؟

بن : یه اورمیتا.... اگه حدس زدی !؟ می تونی؟

گاس : چندتا آشپز می خواد ، ها ؟ [گاس طپانچه اش را می گذارد توی قاب .] هرچه زودتر از اینجا بریم بیرون بهتره . [کتش را می پوشد .]
چرا نیومد با ما تماس بگیره ؟ من احساس می کنم که سالها اینجا بودم . [اسلحه اش را از قاب طپانچه در می آورد تا گلوله های آن را واری می کند .] هر چند که ما به حرفمان وفا کردیم ، مگه نه؟ هیچ وقت روشو نوزمین نندا ختم . بن من فقط اون روز فکر شومی کردم . ماقابل

اعتماد داریم، نیستیم؟ [طپانچه را سر جایش می گذارد.] تازه، من خوشحال می شم که امشب بگذره. [گتتش را بر سر می زند.] امیدوارم این مرتیکه امشب به هیجان نیاد، یا چیزی. کمی احساس کسالت می کنم. سردرد کشنده ای دارم. [سکوت.] [جعبه می آید پایین. بن از جامی پرد. گاس یادداشت را بر می دارد.] [می خواند.] «Bamboo Shoots» . «Beansprouts» . جوجه و شاه بلوط آبدار. «Char Siu» .

بن : «Beansprouts» ؟

گاس : آره .

بن : ای داد !

گاس : من نمی دونم از کجا شروع کنم . [به عقب ، توی جعبه ، نگاه می کند . بسته چای توی آن است . آن را بر می دارد .] او نا چای رو پس فرستاده .

بن : [مشتاق .] چرا باید این کارو کرده باشند؟

گاس : شاید هنوز وقت چای نیست . [جعبه می رود بالا. سکوت.]

بن : [چای را می اندازد روی بستر. و مصرا نه صحبت می کند .] اینجا رونگاه کن . بهتره به اونها بگیم .

گاس : چی به اونها بگیم ؟

بن : که نمی تونیم کاری بکنیم، که چیزی نداریم .

گاس : خب ، پس بگیم .

بن : مداد تو بده بیاد . یه یادداشت برایشون می نویسیم . [گاس که دنبال

مداد می گردد. ناگهان لوله مکالمه را پیدا می کند که به دست راست دیوار دریچه آشپزخانه ، روبروی بستر او ، آویزان شده است.]

گاس : این چیه ؟

بن : چی ؟

گاس : این .

بن : [آن را آزمایش می کند .] این ؟ از تو این حرف می زنن .

گاس : چند وقته اون اونجاس ؟

بن : از اول کار . حقش بود قبلا با اون صحبت می کردیم ، به جای اینکه از تو سوراخی داد بکشیم .

گاس : خنده داره ، من اصلا به اش توجه نکرده بودم .

بن : خوب ، بیا .

گاس : چه می خوای بکنی ؟

بن : اونو می بینی ؟ اون یه بوقه .

گاس : کدوم ، این ؟

بن : آره ، بکشش . بکشش بیرون . [گاس چنان می کند.] خودشه .

گاس : حالا چکار کنیم .

بن : توی اون فوت بکن .

گاس : فوت بکنم ؟

بن : اگه توش فوت بکنی ، اونجا بوق میزنه . بعد اونا می فهمن که تو میخوای صحبت کنی . فوت کن .

[گاس فوت می کند . سکوت.]

گاس : [لوله جلوی دهانش است.] چیزی نمی شنم .

بن : حالا صحبت کن ! توی اون لوله صحبت کن ! [گاس ، بن را نگاه می کند . بعد توی لوله حرف می زند.]

گاس : دولا بچه خالیه !

بن : اونو بده به من ! [لوله را می قاپد و آن را جلوی دهانش می گیرد.] [با لحن کاملا متفاوت شروع می کند به حرف زدن .]

عصر به خیر . متأسفم که مزاحم میشم ، ولی فکر کردیم بهتره به اطلاعاتتون برسونیم که چیزی نداریم . ما هرچی داشتیم فرستادیم بالا . دیگه هیچ غذایی این پایین نیست . [آهسته لوله را می آورد دم گوشش . چی؟] [می برد جلوی دهان .] چی ؟ [به گوش ، گوش می دهد . به دهان .] نه ، هر چه داشتیم فرستادیم بالا . [به گوش ، گوش می دهد . به دهان .] اوه ، خیلی متأسفم که این رومی شنوم . [به گوش . گوش می دهد . به گاس] کیک اکلس کهنه بوده . [گوش می دهد : به گاس] شیر ترش شده .

[گوش می‌دهد . به گاس .] شکلات آب شده بوده .

[چپس‌ها چطور ؟]

گاس
بن

[[گوش می‌دهد.] بیسکویت‌ها کپک زده بودن . [به گاس زل می‌زند .

لوله را به دهان می‌برد.] خب ، واقعاً در این خصوص متأسفیم .

[لوله دم‌گوش.] چی ؟ [دم‌دهان.] چی ؟ [دم‌گوش.] بله . بله .

[دم‌دهان.] بله مطمئناً . مطمئناً . همین الان . [دم گوش . صدا

قطع شده است . لوله را آویزان می‌کند.] [به هیجان آمده .]

شنیدی ؟

: چی رو ؟

گاس
بن

: می‌دونی چی گفت ؟ زیر کتری رو روشن کن ! نه کتری رو باربذار !

نه گاز رو روشن کن ! فقط زیر کتری رو روشن کن !

: چه جوری می‌تونیم زیر کتری رو روشن کنیم ؟

: مقصود ؟

گاس
بن

: گاز نیست .

گاس

: [دستش را به سرمی‌گیرد.] حالا چکار باید بکنیم ؟

بن

: برای چی می‌خواست زیر کتری رو روشن کنیم ؟

گاس

: برای چای . یه فنجان چای خواست .

بن

: او یه فنجان چای خواست ! من چه بکنم ؟ من تمام شب رویه فنجان

گاس

چای خواستم !

: [با ناامیدی .] حالا چیکار می‌تونیم بکنیم ؟

بن

: ما چی باید بخوریم ؟ [بن ، در حالی که خیره نگاه می‌کند ،

گاس

می‌نشیند روی رختخواب.] ما چی بکنیم . [بن می‌نشیند] من هم

تشنه‌مه . دارم از تشنگی تلف می‌شم . و او یه فنجان چای

می‌خواد . این دیگه خیلی عالیه . [سربن خم می‌شود روی سینه‌اش.]

من خودم به یه ذره خوراکی احتیاج دارم . تو چی ؟ تو هم به نظر میاد به

مختصری احتیاج داشته باشی . [گاس می‌نشیند روی بسترش.] هر چی

داشتیم برای اون فرستادیم بالا و اون راضی نشده . نه ، خدایا ،

دیگه خرهم خنده‌اش می‌گیره . چرا اون همه چیز رو برای اونادادی

بالا ؟ [اندیشه کنان.] چرا فرستادم بالا ؟ [مکث.] کی می دونه اون بالا یاروچی داره ؟ او احتمالا یه کاسه سالاد دم دستشه . اونا باید اون بالا چیزهایی داشته باشند . اونا زیاد چیزی ازمین پایین نمی گیرن . حواست بود که اونا هیچ سالاد نخواستند ؟ احتمالا اون بالا یه کاسه سالاد دارن . گوشت سرد ، تربچه ، خیار . سبزی پخته . دلمه . [مکث] تخم مرغ پخته . [مکث] یه عالمه . اونا ممکنه یه صندوق آبجوهم داشته باشن . احتمالا دارن چیپس منو بایه شیشه آبجو می خورن . درباره چیپس هیچ حرفی که نزد ، زد ؟ اونا خوش می گذرونن ، نگرانшон نباش . خیال که نمیکنی که اونا الان دست رو دست می گذارند و می نشینند تا ازمین پایین چیزی براشون بره بالا . همچو خیالی میکنی ؟ این به هیچ کجاشون نمی رسه . [مکث.] خوش می گذرونن . [مکث.] و یه فنجان چای هم می خواد . [مکث.] به عقیده من ، شوخی کردن . [بن را نگاه می کند بر می خیزد و می رود به طرف او .] چها ت شده ؟ روشن نیستی . من خودم حس می کنم به یه آلکاسلتزر احتیاج دارم . [بن می نشیند.]

بن : [با صدای آهسته.] وقت داره می گذره .

گاس : می دونم . من دوست ندارم با شکم خالی کاری انجام بدم .

بن : [با کسالت.] یه دقیقه ساکت باش . بذار من دستورات رو بهت

بدم .

گاس : برای چی ؟ ما همیشه کارمونو به یه ترتیب انجام می دیم ، مگه نه ؟

بن : اجازه بده دستورات رو بهت بدم .

[گاس آه می کشد و پشت سر بن . روی بستر ، می نشیند . دستورها

داده می شود و همان دستورها از زبان گاس تکرار می شود .]

وقتی صحبت کردیم ، تو برو بالا و وایستا پشت در .

گاس : وایستم پشت در .

بن : اگه ضربه‌ای به در خورد تو جواب نده .
گاس : اگه ضربه‌ای به در خورد من جواب ندم .
بن : ولی هیچ ضربه‌ای به در نخواهد خورد .
گاس : به این ترتیب من هم جواب نمی‌دم .
بن : وقتی که مردك میاد تو . .
گاس : وقتی که مردك میاد تو ...
بن : در رو پشت سرش ببند .
گاس : در رو پشت سرش ببندم .
بن : بدون اینکه حضور خود تو بروز بدی .
گاس : بدون اینکه حضور خودم رو بروز بدم .
بن : او منومی بینو میاد به طرفم .
گاس : او تورو می بینو و میاد به طرفت .
بن : او تورو نخواهد دید .
گاس : [با پریشان خیالی] اِه؟
بن : او تورو نخواهد دید .
گاس : او مرا نخواهد دید .
بن : اما منو می بینو .
گاس : اما تورو می بینو .
بن : او خبر نمیشه که تو اونجا هستی .
گاس : او خبر نمیشه که تو اونجا هستی .
بن : او خبر نمیشه که تو اونجا هستی .
گاس : او خبر نمیشه که من اونجا هستم .
بن : من اسلحه‌ام رو درمی‌آرم .
گاس : تو اسلحه‌ات رو درمی‌آری .
بن : او سر جاش میخکوب میشه .
گاس : او سر جاش میخکوب میشه .
بن : اگه برگرده ...
گاس : اگه برگرده ...
بن : تو اونجایی .

- گاس : من اینجام . [بن اخم می کند و پیشانی اش را فشار می دهد .]
 به چیز یادت رفت .
- بن : می دونم . چی ؟
- گاس : اون طوری که تو گفتی ، من که هوز اسلحه ام رو در نیاوردم .
- بن : تو اسلحه ت رو بیرون مباری ...
- گاس : بعد از اینکه در رو بستم .
- بن : بعد از اینکه در رو بستی .
- گاس : قبلا تو هیچ وقت اینو فراموش نکرده ی ، اینو می دونی ؟
- بن : وقتی اوتورو پشت سر خودش می بینم ...
- گاس : منو پشت سرش ...
- بن : و منو رو در روش ...
- گاس : و تورو رو در روش ...
- بن : احساس عدم اطمینان خواهد کرد ...
- گاس : مشکل .
- بن : اونمی دونه چکار باید بکنه .
- گاس : پس چیکار می کنه .
- بن : او به من و به تو نگاه خواهد کرد .
- گاس : ما يك کلمه حرف نمی زنیم .
- بن : ما به او نگاه خواهیم کرد .
- گاس : او يك کلمه حرف نمی زنه .
- بن : او به ما نگاه خواهد کرد .
- گاس : و ما به او نگاه خواهیم کرد .
- بن : هیچ کس به کلمه لب و انمی کنه . [مکث]
- گاس : اگه یه دختر باشه چی باید بکنیم ؟
- بن : به همون ترتیب .
- گاس : درست به همون ترتیب ؟
- بن : درست . [مکث .]
- گاس : هیچ کار متفاوتی نمی کنیم ؟

- بن : دقیقاً همون ترتیب عمل می کنیم .
- گاس : اوه . [گاس برمی خیزد و می لرزد .] عذر می خوام . [از در سمت چپ می رود بیرون بن ، ساکت ، و نشسته بر بستر باقی می ماند . زنجیر سیفون کشیده می شود ، ولی صدای جاری شدن آب نمی آید . سکوت . گاس دوباره می آید تو و در درگاه توقف می کند ، عمیقاً توی فکر است . بن زامی نگردد . بعد آهسته به طرف بستر خودش راه می افتد . ناراحت است . می ایستد ، متفکرانه . برمی گردد و بن را نگاه می کند . چند گام به طرف او می رود . آهسته ، با صدایی پایین و کشدار]
- اگه اون می دونست که گاز نیست ، پس واسه چی برامون کبریت فرستاد ؟
- [سکوت . بن خیره رو به رویش را می نگرد . گاس می رود به طرف چپ بن ، به دامنه بستر او ، که گوش دیگرش را به حرفهای او بسپارد .] بن چرا برای ما کبریت فرستاد ، اگه می دونست که گاز نیست ؟
- [بن سرش را بالا می گیرد] چرا این کار رو کرد ؟
- بن : کی ؟
- گاس : همون کسی که اون کبریتها رو برامون فرستاد ؟
- بن : در باره چی داری صحبت می کنی ؟ [گاس به پایین ، به بن ، خیره می شود .]
- گاس : [با صدای گرفته .] توی اون طبقه بالا کیه ؟
- بن : [عصبی] این چکار به اون کارداره ؟
- گاس : پس ، اون کیه ؟
- بن : این چکار به اون کار داره ؟
- [بن روی بستر روزنامه را جستجو می کند .]
- گاس : سؤالی ازت کردم .
- بن : بسه !
- گاس : [با هیجان رو به ترا بد] قبلاً ازت پرسیدم . چه کسی اومد تو ؟ ازت پرسیدم تو گفتی کسانی که قبلاً توش بوده ن رفته . خب ، چه کسی اومده توش ؟
- بن : [قوز کرده .] حفه شو !
- گاس : من بهت گفتم ، نگفتم ؟

بن
گاس

: [می ایستد.] خفه شو!
: [تب آلوده.] قبلا بهت گفتم که صاحب اینجا کی بوده ، نگفتم ؟
بهت گفتم [بن باشرارت میزند روی شانه او.] بهت گفتم کی اینجا رو
می گردوند، نگفتم ؟ [بن باشرارت میزند روی شانه او.] [با شدت.]
خوب، به خاطر چی این بازیهارو درمیاره؟ این چیزیه که من می خوام
بدونم. چرا این کارها رو می کنه؟

بن
گاس

: [با تند خویی، در حال جلو رفتن] اینکارو برای چی می کنه؟
ما تو خط خودمون بوده ایم، مگه نه؟ ما از سالها پیش، تو خط کار
خودمون بوده ایم، اینطور نیست؟ تو یادت نمیداد، ماهمه رو باهم پیش بردیم،
اینطور نبود؟ ماهمیشه، تاحالا، خودمون امتحان خودمون دادیم!
اینطور نبود؟ ماهمیشه سرمون توی کار خودمون بوده. همه این کار
رو برای چی می کنه؟ هدفش چیه؟ به خاطر چی این بازیهارو درمیاره؟
[جعبه توی سوراخ، پشت سر آنها می آید پایین. همچنان که جعبه
پایین می آید، این بار سر و صدا با سوتی تیز همراه است. گاس
هجوم می برد به طرف دریجه و یادداشت رامی قاپد. می خواند.]
«Scanpi»، [یادداشت رامچاله می کند لوله را برمی دارد، بوق را
بیرون می کشد، فوت می کند و بعد صحبت می کند.] هیچی
برامون نمونده! هیچی! می فهمید؟ [بن لوله را می قاپد و گاس
را به کناری پرت می کند. گاس رادنبال می کند و با پشت دست، به سختی
می خواباند توی سینه اش.]

بن
گاس

: بس کن! دیوانه!
: ولی تو شنیدی!

بن

: [وحشیانه.] بسه! بهت اخطار می کنم! [سکوت. بن لوله را آویزان
می کند. می رود طرف بسترش و دراز می کشد. روزنامه اش را بر-
می دارد و مطالعه می کند سکوت. جعبه بالامی رود. آنها تند برمی گردند،
نگاهشان تلاقی می کند. بن توجه خود را به روزنامه اش معطوف
می کند. گاس به آهستگی بر می گردد طرف رختخوابش و می نشیند.

سکوت. کشویی در یچه می افتد سر جایش . به سرعت بر می گردند ،
نگاهشان تلاقی می کند. بن توجه اش را به روزنامه معطوف می کند.
سکوت. بن روزنامه را می اندازد پایین.]

بن : دیبا! [روزنامه را برمی دارد و به آن نگاه می کند] به این گوش
بده! [مکث.] [اینو چی میگویی ها،؟] [مکث.] [مکث.] [هرگز
همچو چیزی شنیده ی؟]

گاس : [باکو دنی] بگو!

بن : این حقیقت داره

گاس : دست و ر دار

بن : همین تو چاپش زدن.

گاس : [خیلی آهسته] حقیقت داره؟

بن : می تونی تصور شو بکنی.

گاس : باور کردنی نیست.

بن : این خبر برای اینکه به استفر اغت بن دازه کفایت می کنه. اینطور نیست؟

گاس : [تقریباً نارسا.] غیر قابل باوره. [بن سرش را تکان می دهد.

روزنامه را پایین می گذارد و برمی خیزد. طپانچه را توی جلدش
میزان می کند. گاس به پا می ایستد. می رود به طرف در سمت چپ]

بن : کجا داری میری؟

گاس : دارم میرم یه لیوان آب بخورم. [خارج می شود. بن گرد و غبار

لباس و کفشش را با برس می زداید. بوق لوله مکالمه به صدا
می آید. بن می رود به طرف در یچه ، بوق را می کشد و لوله رادم

گوشش می برد. گوشش می دهد. لوله رادم دهانش می گیرد.]

بن . بله . [دم گوشش. گوشش می دهد. دم دهان] کاملاً درسته . [دم

گوشش. می دهد. دم دهان] حتماً ما حاضریم. [دم گوشش. گوش

می دهد. دم دهان.] فهمیدم. تکرار می کنم اد وارد شده و همین

حالا پیدایش خواهد شد. شیوه معمولی اتخاذ شود فهمیدم . [دم گوش

گوشش می دهد. دم دهان] حتماً ما حاضریم . دم گوشش . گوش

می دهد. دم دهان.] درسته . [لوله را آویزان می کند.] گاس !

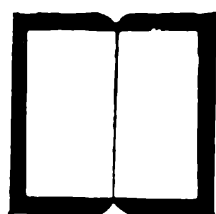
[شانه ای در می آورد و مویش را شانه می زند، گتش را صاف می کند

تا بر آمدگی طپا نچه کمتر پیدا باشد. درست چپ، رنجیر سیفون کشیده
می شود . بن به سرعت ف می رود به طر درست چپ [
گاس !

[در طرف راست به تنندی باز می شود . بن بر می گردد ، طپا نچه اش
را به سمت در نشانه رفته است . گاس می لغزد تو . کت ، جلیقه ،
کراوات ، جلد طپا نچه و اسلحه اش را از تنش در آورده اند . می ایستد ،
با بدن از کار افتاده و از حال رفته ، بازو هایش در طرفین آویخته
است . سرش را بالا می کند و بن را می نگرد .]
[سکوت طولانی]
[به یکدیگر خیره می شوند .]

پرده می افتد





بخش از انتشارات گام

تلفن ۳۳۵۷۲۶

۵۰ ریال